

آقای نخست وزیر در مجلس گفتند:  
«در غیاب مجلسین بیش از ۶۰۰ تصویب نامه تنظیم و اجرا شده که بصورت ماده واحده تقدیم مجلس خواهیم کرد تا یکجا تصویب شود.»

# توفیق

ساکا توفیق (به رئیس مجلس):  
یا مکن با فیلبانان دوستی  
یا بنا کن خانه ای فیل توش بره!





### خوش بحال ما!

هفته پیش آقای صدر اعظم هنگام رأی گرفتن از مجلس دعا و ثنا گفتند: «مادرا کثرا امور مملکت یک ثبات بی نظیری ایجاد کرده ایم ...»

و همین جا بود که من دفعتا باین فکر افتادم که روی این جمله تعمق بیشتری بکنم و از شما چه پنهان همین کار را هم کردم و دیدم نه، ما واقعاً يك «ثبات بی نظیری» در همه امور داریم متنها خودمون و جودش را حس نمیکنیم. مثلاً وضع بازار از سه چهار سال پیش با اینطرف بینی و بین الله خرابه، البته اگر يك نوسان بسیار کوچک اقتصادی در عرض این مدت پیدا میشد بطور قطع این خطر را در بر داشت که بازار تکانی بخورد و از «ثبات» خارج شود اما خوشبختانه نوسانی پیدا نشد و در نتیجه، رکود بازار «يك ثبات بی نظیر» پیدا کرد!

آنها تیکه سرشان توی حساب است خوب میدانند که تا همین یکی دو سال پیش يك دیپلمه یا لیسانسیه بیکار از آینده خود اطلاعی نداشت و نمیدانست که آیا فردا مشغول کار خواهد شد یا نه؟ اما از روزیکه يك «ثبات بی نظیر» در مملکت پیدا شده بیکارها دیگر خیالشان راحت است، چون میدانند که بیکاری آنها ثبات است یعنی فی الواقع «يك ثبات بی نظیر» بیکاری آنها را تضمین کرده است! اعلا چرا راه دور برویم؟ مگر مسئولین امور بما قول نمیدادند که اگر قیمت تخم مرغ به چهار ریال رسیده موقتی است و ما بزودی آنرا به سی شاهی و دوریال خواهیم رساند؟! پس چرا نرسوندند؟

بله، حدستان درست است. قیمت تخم مرغ فی الواقع «يك ثبات بی نظیر» پیدا کرده و دیگر حضرت فیل هم نمیتواند انگشت بهش برساند!

بهر حال ما باید يك لقمه نون بخوریم و هزار بار دعاگوی کله گنده های قوم باشیم که در تمام مسائل حیاتی یعنی از صف اتوبوس گرفته تا قیمت قند و شکر و گوشت و تخم مرغ «يك ثبات بی نظیر» برای ما بوجود آورده اند و همچنین از حضرات نخواهیم حالا که مجلسی باین خوبی و آراستگی داریم يك ثبات بی نظیر هم در مدت و کالت آزاد نمایندگان ایجاد کنید که هم خیال خود نمایندگان راحت شود که تا آخر عمر وکیل هستند و هم خیال ما که تا آخر عمر يك سری نماینده خوب و دست چین شده در اختیار داریم!

«کاسا توفیق»

### آرزوی کلاسیک

این روزها برای دوهزارمین مرتبه باز سر و صدای «مطالعه» طرح کارخانه ذوب آهن بلند شده و موجبات پوزخند بنده و جناب عالی فراهم گردیده است!

مرحوم ابوی خدا بیمار می-گفت: «از وقتی که بخش افتادم تا موقعی که سرم را زمین گذاشتم هر روز و هر ساعت و هر دقیقه از بزرگترها می شنیدم که امروز و فردا کارخانه ذوب آهن در کشور شش هزار ساله برآه می افتد و کار مردم سکه میشود!»

اما حالا ده پانزده سال است که از فوت مرحوم ابوی میگردد و خود بنده يك پایم اینور کور است و يك پایم آنور کور ولی هنوز موضوع نصب کارخانه ذوب آهن از چهارچوبه مطالعه و طرح و نقشه و مذاکره و غیره بیرون نیامده و بطور قطع به فرزند و نوه و نتیجه حقیقم وصلت نمیدهد باین حساب باید با سایر پیرمردهای دنیا دیده و سرد و گرم چشیده هم عقیده شد و گفت:

«یواش یسواش آرزوی کارخانه ذوب آهن دارد جزو آرزوهای کلاسیک و رسوم باستانی در میاید!»

البته اگر نسلهای بعد از ما هم از فیض دیدار ذوب آهن محروم ماندند نباید زیاد ناراحت بشوند چون هر چه قدمت آرزوهای کلاسیک زیادتر باشد اصلش بیشتر است و من بنوبه خود امیدوارم روزی برسد که اولادان مادر برابرتما جهانیان سینه خود را جلو بدهند و با غرور تمام بگویند:

«نه خیال کنید، ما همانیم که شش هزار سال تاریخ مدون داریم و چهار هزار سال آرزوی ذوب آهن!»

### پنجاه تا یکپهلو

اینهم خبر جالبی است.

روزنامه ها نوشته اند «وقتی بخانم نهو که اکنون در تکران سراسر میبرد خبر دادند که پنجاه جوان تکزاسی از دختر هیجده ساله او رانده و خواسته اند جواب داده است که اگر مز بودم ترجیح میدادم که با تمام این پنجاه جوان یکپهلو رانده و بگذارم!»

توفیق - حق هم همین است چون خانم نهو، موافق با اصل «پنجاه تا یکپهلو» است بر توی اشتباه.

### نگاه و گنگ

هفته گذشته آقای مدیرعامل شیرو خورشید سرخ و آزاد نمایندگان کرمانشاه از محلات سیل زده بازدید کردند. و کاکا با خواندن خبر مربوط باین بازدید بیان این شعر افتاد که فرماید:

در دل دوست بهر حیلره هی باید کرد! «کامک» از دست نیاید «نگهی» باید کرد!

### داداشات سفیدن تو چرا سیاهی؟ سیاهی مثل تو نمیرن الهی!

«م - سیوی»

شعر ضربی

کاکا چون واقعاً شیرین زبونی رثوف و با وفا و مهربونی همیشه دوستدار مردمونی. تو مشهوری به توفیق فکاهی!

داداشات سفیدن تو چرا سیاهی؟

سیاها مثل تو نمیرن الهی!

تو کفتی وضع ناجوره، درسته شکر شیرین، نمک شوره، درسته تموم کارها زوره، درسته. بحر فای تو من دارم گواهی!

داداشات سفیدن تو چرا سیاهی؟

سیاها مثل تو نمیرن الهی!

بقربون تو که هالو نبودی؛ مثال دیکرون صدرو نبودی، همیشه بعله قربان کو نبودی، نرفتی جز ره حق هیچ راهی،

داداشات سفیدن تو چرا سیاهی؟

سیاها مثل تو نمیرن الهی!

تو کوئی حق ما بیچارهها کو؟ همون نفت سیاه چون طلا کو؟ میکن رندون جوابت، نفت «ما کو» سکوت باید کنی خواهی نخواهی

داداشات سفیدن تو چرا سیاهی؟

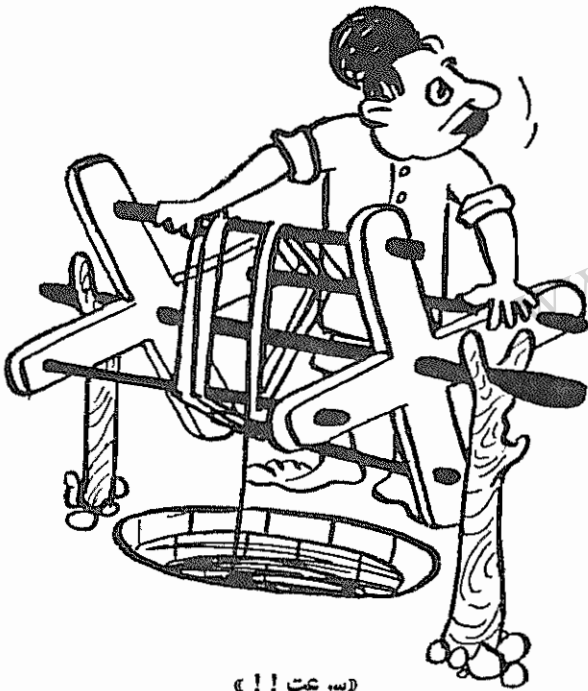
سیاها مثل تو نمیرن الهی!

تو میگوئی فلانی نون نداره، وکیل شهر ما ایمنون نداره، یکی کفش و یکی تنبون نداره، تو که خود در بساطت نیست آهی

داداشات سفیدن تو چرا سیاهی؟

سیاها مثل تو نمیرن الهی!

«برای بهبود امر کشاورزی و کمک بکشاورزان، حفرچاههای عمیق در سراسر کشور بسرعت ادامه دارد» صدراعظم

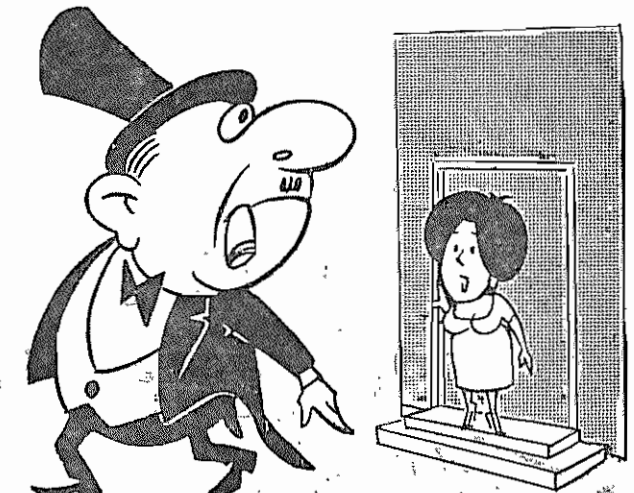


### نظریه پزشکان

اخیراً عده ای از پزشکان جهان نظر داده اند که: «مرخصی گرفتن، بیماری بیار می آورد و بهتر است که کارمندان تا آخر عمر به مرخصی نروند!» طبق این نظریه، لابد این چیزهایی هم که ما در زیر نام میبریم بیماری های دیگری بیار می آورند! - مثلاً: مرخصی - بیماری بیار می آورد!

سیری - باعث دل درد میشود! کارداشتن - سبب «بواسیر» میشود! (توضیح آنکه نستن روی صندلی پشت میز خودش یکی از دلایل بروز بواسیر است!) بیکاری - باعث صفای قلب و استراحت مغز میگردد! ماشین داشتن - خنق یکساعته می آورد! بدهی نداشتن - سبب آکله میشود!! مقام مهم داشتن - مخ را خالی میکند.

وقی علیید



زن - عزیزم بیا «لردهیوم» نذر دت!

«لردهیوم نخست وزیر جدید انگلستان گفت: اجداد من از کاودزدان مشهور و موفق انگلستان بودند و خود من هم اگر نفعم ايجاب میکرد کاودزدی میکردم.» - جراید



**«شیکرمیون کلوم صدراعظم در مراسم روشن شدن چراغهای جدید جاده ری!»**

صدراعظم - برادران و خواهران عزیز یک دفعه دیگر بهانه پیدا کردم که بازهم از دیدار شما و از دیدن چهره های دوست داشتنی شما در این نقطه شهر بهره مند شوم!

کاکا - بازهم بارک الله بنظر بلند شما که از چهره شکسته و درهم و برهم و اصلاح نکرده ما خوششان می آید!

«کاری که برای شما کرده ایم کار کوچکی است اما علت اینکه من خودم آمدم در این است که من همیشه در فکر این هستم که یک بهانه بدیدن شما بیایم!»

«و به خورده حرف بزیم!»

«چه بهتر که این بهانه در مورد کارهایی باشد که بنگع شما هم هست مثل افتتاح برق، آب، ساختمان مدارس و غیره».

«البته نفع افتتاح آب و مدرسه و غیره برای جنابعالی بیشتر ازماست!»

«روشن شدن چراغهای شهری اهمیت ندارد، این کاردر برابر کارهایی که باید بشود بسیار کوچک است.»

«ولی همین چیزهای کوچک است که برای ما مردم ندید بدید بزرگتر از کوه قافش میکنند!»

«من آمدم این مطلب را بشما بگویم که عقایدتان محفوظ باشد!»

«خاطر تان جمع باشد بقدری محفوظ است که اصلا بیرون نمی آید!»

«منتهی باید چشم و گوش خودرا باز کنید!»

«قربان تا ما میخواهیم باز کنیم فوری آنها مینندند!»

«اگر اشخاصی میخواهند شما را در عقب افتادگی نگه دارند اینهامی خواهند بشما خیانت کنند.»

«کسانی که میخواهند عقب افتاده تر کنندچی؟»

«اینکه میگویم به حضرت عبدالعظیم مشرف شوید در سایه نور وباتومبیل تمیز نه با کثافت برای آن است که اشخاص بشما میگویند بایدوضع قدیم را حفظ کرد!»

«آره بابا راست میگه با این اتوبوس های کثیف چرا میرویدبا کدیلانک ترو تمیز بروید؟!»

«من بی فرصتی میگویم که این مطالب را بشما در جنوب شهر بگویم.»

«مگر خدای نکرده جنوب شهریها جای دیگری هم پیدایشان میشود!؟»

«بهر صورت کارهایی که»

«شما که برای ما مردم ندید بدید بزرگتر از کوه قافش میکنند!»

«من آمدم این مطلب را بشما بگویم که عقایدتان محفوظ باشد!»

«خاطر تان جمع باشد بقدری محفوظ است که اصلا بیرون نمی آید!»

«منتهی باید چشم و گوش خودرا باز کنید!»

«قربان تا ما میخواهیم باز کنیم فوری آنها مینندند!»

«اگر اشخاصی میخواهند شما را در عقب افتادگی نگه دارند اینهامی خواهند بشما خیانت کنند.»

«کسانی که میخواهند عقب افتاده تر کنندچی؟»

«اینکه میگویم به حضرت عبدالعظیم مشرف شوید در سایه نور وباتومبیل تمیز نه با کثافت برای آن است که اشخاص بشما میگویند بایدوضع قدیم را حفظ کرد!»

«آره بابا راست میگه با این اتوبوس های کثیف چرا میرویدبا کدیلانک ترو تمیز بروید؟!»

«من بی فرصتی میگویم که این مطالب را بشما در جنوب شهر بگویم.»

«مگر خدای نکرده جنوب شهریها جای دیگری هم پیدایشان میشود!؟»

«بهر صورت کارهایی که

آنگهی آبادانی

سوزمون گرنامه با نهایت افتخار و سر بلندی باطلاع هموطنان عزیز میرساند که چون بعضی از منفی باقان مادام که «آبادانی» چند نقطه را بچشم خود نه بینند باورشان نمیشود که مافی الواقع مشغول عملی کردن برنامه های «آبادانی» هستیم لذا این سوزمان دست بابتکار عجیبی زده و میخواهد بزودی با صرف مخارج بسیار نازلی عده ای از «آبادانی» های مقیم آبادان را به نقاط مختلف کشور ببرد تا منفی باقان آنها را از نزدیک به بینند و به مسئله راه افتادن(?) بر نامه های «آبادانی» ما ایمان بیاورند!

**هیچ ارزانی «بی حکمت» نیست!** «ماهی غضروفی ارزان شد. ارزان کردن نرخ ماهی غضروفی برای تشویق مردم بمصرف این نوع ماهی است»

سرپرست شبانات توفیق - ... تا بعد که مردم بساهی خوردن عادت پیدا کردند گرانش کنیم!

«پس از سیل گرمانشاه بهرخانه آب گرفته ده هزار ریال داده میشود» - جراید

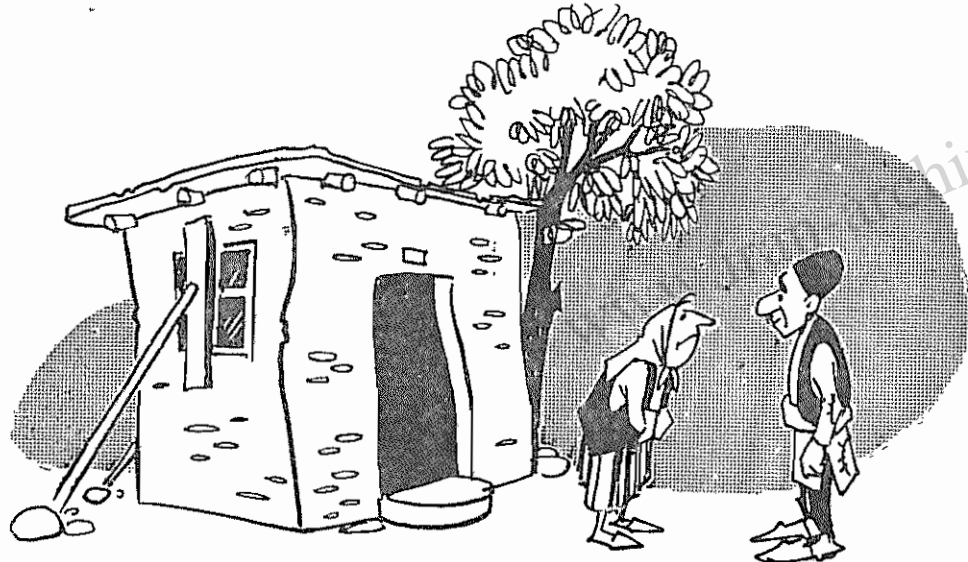
تصنیف «روز»:

خواننده: بی سوسامان  
شهرار: سرگردان

**دیده؟ ندیده؟ نخیر ندیده!** کار حسابی کسی ندیده!  
دیده؟ دیده؟ کسی ندیده! - دیم دیم، دیم دیم، دیم دیم، دیم دیم - دی دیم - ریم دیم، دیم دیم، دیم - دیم دیم دی، ریم دیم - بسکه دویدم، من بیچاره، شد کفش پایم، تیکه و پاره پاره، پاره - پاره - کفشم شد پاره!  
تنگ آمدم من، از این بیکاری  
از تو میخواهم، ای آقا کاری  
**کاری، کاری - ای آقا، کاری!**

دیم ریم، دیم ریم - دیم دی دی، دیم، دیم، دیم ای خدا آخر، رحمی کن بر من  
کاری در دستم، تاشوم روشن گفته، هستم - ای خدا، کاری!  
ده بر، دستم - ای خدا، کاری!  
دیده؟ ندیده؟ نخیر ندیده!  
کار حسابی، هیچکس ندیده!  
دیده، دیده، کسی ندیده  
کار حسابی، هیچکس... ای آخر.

(در اینجا سوزن «خواننده» روی خط میقتوتا صبح قیامت جمله «کار حسابی، هیچکس ندیده!» را اقتدر میخواند تا جوشی در بیاید!)



می بینی؟ .. این شانس رو هم نداشتیم که لاقل سیل خونه مونو ببره!

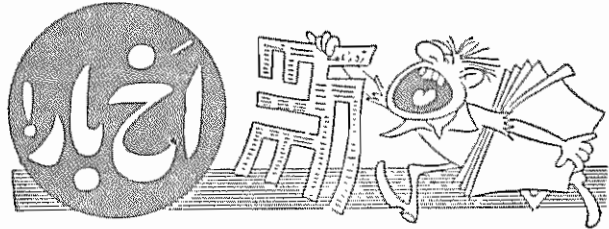
نمایشنامه تلویزیونی!  
**دیپلمه پیگار**  
در یک پرده وصله دار!  
بتم: « کامیار »

حالی که سرش را بانارحتی عروسکهای کوچکی از روی جدول بلند میکنند و با آرتیست بازی مدیر کلانه ای آنها در کشوی میزش قایم میکند، از زیر عینک تازه وارد را ورنانداز کرده میپرسد.

«آقا چه فرمایشی داشتند!؟»  
**جوان دیپلمه:** ( در حالیکه سعی میکند با دستش وصله سر زانوش را مخفی کند، با صدای گرفته ای که از سرناف بیرون می آید میگوید )

« قربان! .. کار میخواستم!  
رئیس کارگزی نی: ( مثل کسی که بیچوجه انتظار شنیدن یکچنین حرفی را نداشته باشه، ابروانش را تا وسط پیشانیش بالا میبرد و با تعجب از جوانک سؤال میکند )

رئیس کارگزی نی - ( در



### گلچین اخبار

یا اخبار ریزو درشت و گرم و سرد از جراید خبری و سیاسی معالک مهروسه.

مجله تهران مصور در شماره دهم آبان خود تحت عنوان «مجلس این هفته» مینویسد: «هر چه از عمر مجلس میگذرد قیافه حقیقی آن بیشتر نمایان میشود... چون آنوقت اصولا مخالف خوانی زمیندهاست و باصطلاح در «بورس» بود ولی در این دوره کار بعکس شده است!»

و حالا این خبر را هم از مجله روشنفکر هفته پیش بخوانید: «... مصطفوی نائینی رفته بود که بعنوان مخالف برنامه دولت اسمش را بنویسد دیده بود رندان سحر خیز قبل از او اسم نوشته اند و فقط یک جای موافق، برای او باقی مانده است. مصطفوی که وضع را اینطور دید اسمش را در ستون موافقین برنامه دولت نوشت و... خودش در ابتدای مطلب از پشت تریبون این مطلب را عنوان کرد که من اول مخالف بودم و بعد چون دیدم جایست موافق شدم!؟»

البته بعقیده خیر نگار پارلمانی روزنامه توفیق «جا» بود ولی «جاش» نبود! این يك تکه خبر را هم از همان شماره مجله روشنفکر که تحت عنوان «این هفته در مجلس چه خبر بود» نوشته شده نقل میکنیم مطالعه بفرمائید خاصیت دارد!

«... یکی از خبر نگاران از نمایندگان تازه کار... سؤال کرد که شما قصد ندارید درباره برنامه دولت صحبت کنید؟ وکیل مخاطب خبر نگار فکری کرد و گفت: والله چنین خیالی دارم، حالا اگر بدین عنوان «موافق مشروع»!؟! صحبت می کنم که البته منظور ایشان «موافق مشروط» بود.»

توفیق - اگر عقیده ما را بخواهید (که هرگز نمیخواهید!) این نماینده محترم ابتدا بیسواد نبوده و اتفاقاً درست گفته است چون در این مملکت حرف «موافق» همیشه «مشروع» و حرف «مخالف» همیشه «نامشروع» است.

اینهم خبری است که از روزنامه کیهان در هفته پیش برای شما استخراج کرده ایم. «... ویلی برانت شهردار برلین غریب گفت در آلمان شرقی مردم را بزور بیای صندوقهای رأی بردند.» توفیق - های پدر سوخته ها!؟

روزنامه باشاد در شماره ۲۹ مهر ماه سال جاری زیر عنوان «در حاشیه جلسه دیروز مجلس شورا» مینویسد: «... دکتر هنوردی باناراحتی خاصی خود را به پشت تریبون رسانید و... گفت: «متاسفانه در آذربایجان سیل (بقیه در صفحه ۱۴)»

### پارکینگ مخصوص

در این موقع که اکثر فروشگاههای معتبر! وساینها و غیره اقدام بتأسیس پارکینگ مخصوص کرده اند تا مشتریان ماشیندار، در موقع مراجعه با آنها دچار اشکال نشوند - لذا بدینوسیله یادآور میشود که اینجانبان گداهای سابقه دار خیابانهای اسلامبول ونادری نیز که مدتهاست از زیارت حضوری سروران ماشیندار و درک فیض از کیسه مبارکشان محروم مانده ایم برای رفاه حال آنها پارکینگ مخصوصی تهیه کرده ایم تا در موقع عبور از اسلامبول ونادری با خیال راحت ماشینهای خود در پارک کرده دستتجربیبه سر ما بکشند زیرا که سوار سوات مابکلی لنگ است و چیزی نمانده است که از کساد «ناجر بازار» بشویم.

از طرف گداهای حرفه ای اسلامبول ونادری علی دست کوتاه

وزیر فرهنگ گفت: «درفر هنگ دیگر «بانده» وجود ندارد.»



معلم - آقای مدیر، بدخورده من کور کوروم و ده خورده باند بدین، سر این بچه رو که شکسته بیندم! مدیر - برو بابا، مگه نمیدونی وزیر فرهنگ گفته در فرهنگ دیگه «بانده» وجود نداره!

### چاره فوری!

بیکار - آقای وزیر، از بس «راست راست» توی خیابان راه رفته خسته شدم. وزیر بیکاری - اینکه عزائی نداره، از این به بعد «کج کج» راه برو!

«فرخ بهره معاملات بانکی تنزل کرد» جراید



«بانک» میداری؟! نه بابا، نرخش پائین آمده، «پاسور» می زنیم!

تفکر:

بدینوسیله از همه دوستان، آشنایان، همکاران مطبوعاتی، از باب جراید و بخصوص خوانندگان وفادار و عزیز که با اظهار محبت های بی شائبه و بی ریا، موفقیت و بازگشت کوچکترین خدمت گزار خود را تبریک گفته و مرا شرمندة آنهمه حسن ظن کرده اند صمیمانه تشکر میکنم و از اینکه بازبان قاصر و قلم عاجز خود نمیتوانم جوابگوی آنهمه لطف و صفا باشم پوزش می طلبم. عباس توفیق

باید بالا بروه رشد سیاست تا روشن شی باوضاع زمونه بخون اخبار مارو دونه دونه م - شبدر

### بدنبال مجارستان و لهستان و چکسلواکی، بلژیک هسم پیشنهاد کمک به ایران داد

در «رحمت» برومون باز گشته گرفته «رک» بجان توجه جورما! خصوصاً که تو مغز فلفل پائیز خدانا کرده «وام پیچم» نمایندا

لبوی تقلبی هم بی بازار آمد مال اون ورترای «ساج بلاغه» کلی وزرد سوزو، رنگ و وارنگ قلب در لبو هم، ریشه کرده که دنیا گشته دنیای قلب

### وزیر خارجه فرانسه اعلام کرد «سازمان اتلانتیک شمالی کهنه و ازمد افتاده است»

به اینجاها کشید چون گفتگوش بخون زود فانتش راسافی و ورو راست که این سوزمون «در حال مرخص» نخست وزیر در مراسم روشن شدن چراغهای شهری گفت: «چشم و گوش خود را باز کنید»

چراغهای مامانی را نیکا کن! بگو بدبه! چه نفتی، چه لمایی برو خوش باش که جاده شد چراغون اگر لغتی داداش، چندان مهم نیس!

### یک میلیون آمریکائی، برای دفاع از آزادی در خارج از آمریکا زندگانی میکنند

بیمارزد حق اموات را فرزند که فی الواقع درسته ادعائون که یک میلیون نفر امدت و یونسد فرستادین به اطراف الحوالی! چقدر خوبید شما - کد فکر مائید

### باید ریافت مالیاتهای جدید، دولت تاکید گاه دیگری برای تأمین بودجه فراهم میکنند

مگر بودجه هنوزم کسر داره؟ که باز «خرناسد» های تازه چیدی بابا والله به آئینت، بدینت نکن هی مالیات تازه ربه

### دانش آموز گرانگانی در مشهد پیدا شد - دوقتر بساو تجاوز کردند

بازم خوبه که پیدا شد والا نائیم کسب و کار خویش را «ول» بگیریم و بدیش دست قانون

### در وینتام ژنرالها کودتا کردند و نگودین دیم پس از ۲۴ ساعت مقاومت دستگیر و خودکشی کرد

تو گر ما گر ما دام دام دیریم دیم خبر آمد که ملت شد ز پشتش چو دیدش عرصه بر او تنگ گشته خلاصه چون هوا را خیلی بس دید

«هفتتا اعدام» اعداهای پشت سر هم اخیر و ناچار بازار مطبوعات کثیرالانتشار نمیفالتیراژ را تبریک گفته بقای بازمانده تیراژ آنها را از درگاه احدیت خواستاریم!

# تا کسی!

از: عوج بن عنق



وقتی پائیز فرا میرسد من بی اختیار بیاد آدمی میافتم که شب چهله پدرش است، آدمی بغض کرده و درهم که نه گریه میکند و نه حال و حوصله خندیدن دارد!

من هر وقت خوب در کم و کیف پائیز دقت میکنم این فکر بر ایم پیش میآید که «طبیعت» مثل این که از ازل میخواسته پائیز را بجای «بهار» بما آدما قالب کند ولی پائیز، مثل همه جنسهای تقلبی دیگر همیشه خیلی زود پشم و پیلی اش میریزد و خیط میکند و دست آخر هم يك طبیعت «گر» و «کچل» تحویل زمستان میدهد!

اوایل پائیز پارسل بود که مخلص سرش برای يك احوالپرسی خیلی جزئی وارد خانه ماشاالله خان دوستم شدم، نشان بآن نشانی که ساعت ۲ بعد از نصف شب در حالیکه زیر لب خمیازه ای رازمزمه میکردم! از در خانه ماشاالله خان بیرون آمدم! هوا تقریباً سرد بود و نسیم خنک پائیزی معلوم نبود از کجا و از کنار کدام زیبارو گذشته بود که آنقدر بوی عشق و محبت میداد. بوی کرخ کننده که شاید کمی هم بوی پیاز داغ اشکنه قاطی داشت و انسانرا تا حد مستی میکشاند و بفهمی نفهمی حالی بحالی میکرد!

چون خیلی خسته بودم تصمیم گرفتم يك تا کسی دست و پا کنم شاید مخلص را با کل موجودی، یعنی پنج ریال، بمنزل برساند ...

پنجیابان رسیدم و آهسته آهسته شروع بقدم زدن کردم، اولین تا کسی از پیچ خیابان گذشت و جلوی پام ترمز کرد و راننده سرش را جلو آورد و گفت:

«کجا؟»

جواب دادم:

«کلوتری ۵ زار!»

با شکاری گفت:

«بده کدا واسه مرده هات فاتحه بخونه تو ابش بیشتره!»

توضیح اینکه خانه مخلص هفت هشت ده تا خیابان آنطرفتر بغل کلاتری محل بود و اگر میخواستم با آن وضع خمار پیاده بروم ده صبح بمنزل میرسیدم و تازه بدبختی اینجا بود که باید ساعت ۶ صبح از خواب بلند بشوم و بروم جلوی یکی از مؤسسات شاید دری به تخته بخورد و استخدام بشوم!

تا کسی دوم بادو تا مسافر رسید بانومیدی جلویش را گرفتم، رانند پرسید:

«کجا داش؟»

باز مطابق معمول ولی قدری

## داستان هفته

من رسیدم. توی تاریکی ایستادن و وضع نامرتب من توجه اش را جلب نمود و از همان دور کمی چپ چپ مرا و راننداز کرد ولی خوب معلوم بود حال و حوصله پیاده شدن و «پرسجو» شدن را ندارد.

خودمرا آماده تر کردم و همچو که نزدیک من رسید دستمرا بعلافت «ایست» بلند کردم و گفتم:

«سر کار! ... سر کار! ... آجان با تعجب و کمی ترس پرسید:

«چه؟»

گفتم:

«وایسا کارت دارم!»

آجانه ترمز کرد و ایستاد.

«چه؟»

«منو ببر کلوتری (۱)»

«چطور شده؟»

«مکه فضولی؟»

«ها!» کن بیستم!

«مست پدرته! ... کفتم منو ببر کلوتری!»

مثل اینکه دلت کتک میخواد؟»

«کی بزله!»

«من ...»

«سیبلا تو دود میدم!»

«کی؟»

«حاجیت!»

«حاجیت غلط کرده!»

«او هو، ... دیلاغ فواره پیزی رو نیگا کن ها (۱)»

احتیاط آمیزتر گفتم:

«کلوتری ۵ زار ...»

محکم دنده را جا کرد و گفت:

«داش!.. واسه سینه ات ضرر داره! پیاده برو چاق شی!»

چه دردسرتان بدهم، جلوی هفت هشت ده تا کسی دیگر راهم گرفتم و هر کدام بفرا خور حال متلکی برای مخلص چاق کردند و رفتند ...

چشمهایم از بی خوابی میسوخت و حاضر بودم کت و شلوارم را بدهم و یکی مرا بخانه برساند.

نیمساعت از موقمیکه از خانه ماشاالله خان بیرون آمده بودم میگذشت فکر کردم گوشه خیابان زیر یک طاقی دراز بکشم تا صبح بشود ولی از شما چه پنهان، دیدم کار خوبی نیست و هیچ صورت خوشی ندارد نویسنده ای که شما داستان هایش را میخوانید شب قبلش زیر یک طاقی خوابیده باشد! ولذا برای حفظ آبروی شما (!) ناراحتی را بخود خریدم و متصرف شدم!

همینطور که کیچ کیچی میخوردم یکمرتبه سیاهی يك آجان که سوار بر دوچرخه ای لك و لك کتان از آن دور میامد به چشم خورد فکر جالب و احياناً ناخترناکی به کلام رسید، کمی خودم را جمع و جور کردم و جلو تر رفتم. چند دقیقه ای گذشت و آجان بدوقدمی

در توی قوطی های روغن نباتی «بو» سکه های طلا گذاشته شده،

گمال همنشین!

«نقل از يك آفهی»

«پرخاله»

پریشب توی مطبخ، تکه ای مس رسید از توی يك قوطی بدستم بهش گفتم: خمیری یا «تر حلو!»

که اینچور له شدی در زیر شستم؟

بگفتا: من طلای ناب بودم و لیکن مدتی با «بو» نشستم

«گمال! همنشین درمن اثر کرد»

و گرنه من طلای ناب هستم!

### فیلم هفته



بیکاره ها - آخ جون، بالاخره به فیلم پیدا کردیم که کار توشه!

سرفه ای کردم و بالحن نسبتاً آرامی شروع به صحبت کردم ولی آجان اول خیلی «دمغ» بود و همه اش جواب سر بالا میداد! صحبت ما اینطور شروع شد:

«سر کار، چند ساله آجانی؟»

«فضولوبردن اردبیل ...»

«مته اینکه به شعروادبیات خیلی علاقه داری ها؟»

«اتقدر «ور» زن!»

«راستی سرکار شما به موقع د کتر نبودین؟ چون من بادمه به دفعه جات خالی رفته زیر ماشین او به آقائی عینوشما منو ختنه کرد!»

«خفه میشی یا بندازمت تو جواب؟»

«آه، تو هم سرکار چون چقدر بدعنتی!»

«چی میخوای بگی؟»

«عیکم تا کلوتری کلی راهس، نمیشه که تا اونجا لال موند؟ ببایه خورده کپ بزیم.»

«باشه تو کلوتری عوض کپ توور میزیم!»

«زیاد سخت تکیر سرکار! ... راستی سیکار میکشی! (از خیابان سوم هم گذشتیم)»

«روکه نیست ماشاالله، چرم همدونیه ...»

«... آکه دهاس» رد کن بیاد! برقی از توی جیب پوشتم يك دانه سیکارهای له ولورده شده و توتون ریخته درآوردم و با زحمت زیاد کبریت را هم از جیب شلوارم بیرون کشیدم، سیکار را آتش زدم و دادم دست سرکار! ...»

«... يك خیابان بیشتر تا کلاتری و خانه ماراه نبود که دو مرتبه شروع کردم به زبان بازی!»

بقیه در صفحه ۱۵

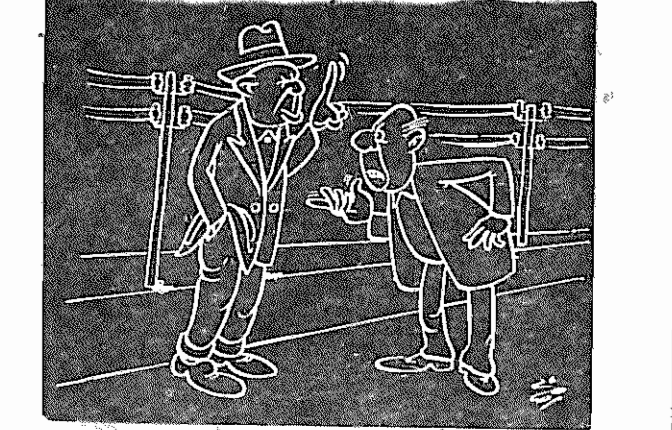
تکیه گاه

آقای صدراعظم هنگام کنشایش کنفرانس رؤسای کمرک قبل از زدن اولین کلنک، فرمودند:

بادر یافت مالیاتهای جدید، دولت تکیه گاه دیگری برای تأمین بودجه فراهم میکند ...

و کا کا بسیار خوشحال شد که اگر اسم «تکیه دولت» از زبانهای افتاده در عوض با وضع شدن مالیاتهای جدید محلی بنام «تکیه گاه دولت» ساخته و تحویل مردم میشود!

### خیابانهای تهران تا سر جاده های شمیران روشن میشود



پس کی خیابون روشن میشه؟

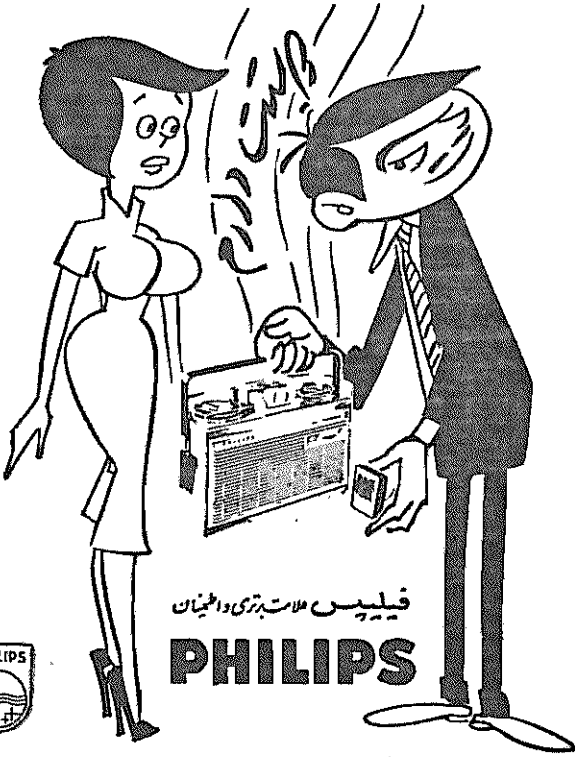
صبر کن آفتاب در بیاد!

# صابون عروس



پیر زن = ننه یه دونه صابون عروس بده ببینم ماهم

میتونیم عروس بشیم!



فیلیپس علامت تجاری و طمینان  
**PHILIPS**

## ضبط صوت فیلیپس

هوا خواه دلدار افسونگری  
پریروی کفتار او کم شفت  
یکی چاره خوب اندیشه کرد!  
یکی ضبط صوت فیلیپس قشنگ  
که گوید بان دلبر خوشگلش  
سپس شد روانه بسوی نکار  
همان ضبط صوت را بر اش روشنید!  
جفا و ادا را فراموش کرد  
بار سخت چسبید مثل عدل!  
که او گشت فرمز مثال لبو!  
از این پس ترا مشوم من رفیق  
دل را بجان خودت برده ای  
بقلب بلورین من بست نقش!  
زمارک فیلیپس استای یار من  
که از عیب اندام آن خالیه!

جوئی بشد عاشق دختری  
ولی هر چه از عشق با او بگفت  
از ایشروی آن عاشق با خرد  
دوید و خرید او بدون درنگ  
سپس هر چه میخواست آقا، دلش  
بیک لحظه ضبط ا روی نوار  
چو نزد پریروی زیبا رسید  
چویارش بان ضبط صوت گوش کرد  
گرفت عاشق خویش را در بغل  
بزد بوسهها بر سر و روی او  
باو گفت ای دلبر خوش سلیق!  
با این ضبط صوتی که آورده ای  
صدایت کزین ضبط صوت گشت پخش  
که این ضبط صوت سی خوش سخن  
فقط ضبط صوت فیلیپس عالیه!

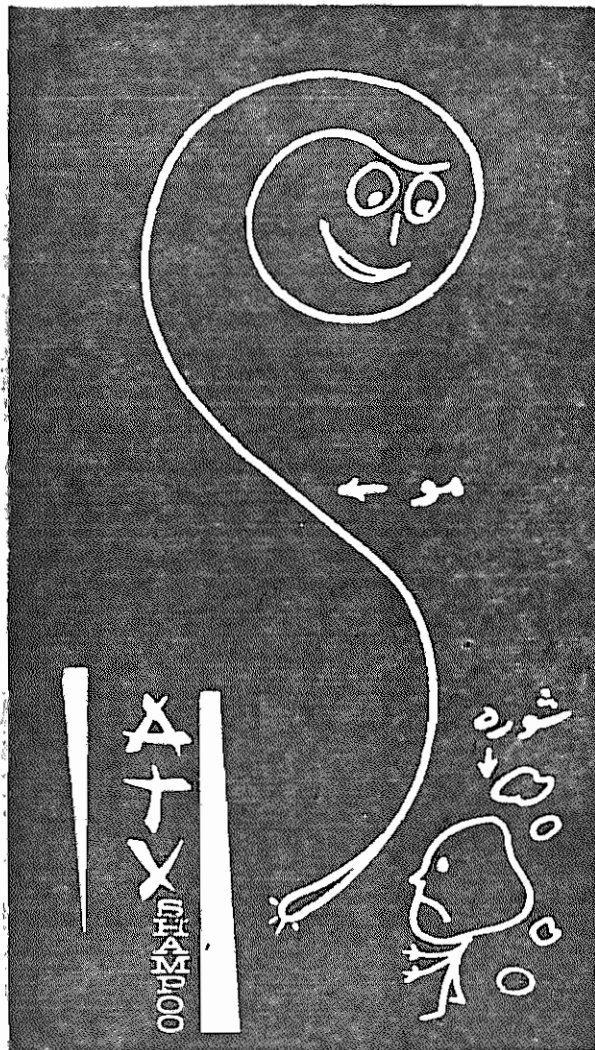
« داستان کوتاه »

## ایستگاه روم!

سوار قطارش و لی از بخت بدخواستش  
برد و وقتی بیدار شد که ترن بایستگاه  
دوم رسیده بود. با عجله پیاده شد  
و در گوشه ای از ایستگاه منتظر  
ایستاد.  
وقتی همه رفتند، دختر خوشگلی  
تنها ماند حسن آقا جلورفت و باو  
سلام کرد و پس از کمی صحبت بمنزلش  
رفتند. بست طشام و مشروب را چیده  
بودند و تازه داشتند گل میگفتند  
و گل میشنیدند که ناگهان زنگ  
درخانه صدادرآمد. دخترک تابنا  
گوش سرخ شد و با عجله و دست  
پاچگی حسن آقا را توی کنبه قایم  
کرد و در را باز کرد.  
همینکه رفیق دخترک وارد  
اطاق شد با مشاهده وضع اطاق و  
بساط مشروب ظنین شده بکنجکاو  
پرداخت و موقعیکه در کنبه را باز  
کرد بکه ای خورد و در حالیکه از  
خشم میلرزید باز بان فارسی فصیحی  
فریاد زد:  
- پدرسوخته نمک شناس،  
مگه بتو نگفتم توی ایستگاه اول  
پیاده شو!؟

حسن آقا ما موریت پیدا کرده  
بود برای مدت شش ماه در یکی از  
کشورهای اروپائی اقامت کند.  
مدتی آنجا بود تا اینکه روزی دوست  
قدیمی اش ماشاالله خان را در خیابان  
دید، پس از خوش و بش و احوالپرسی  
باو گفت:  
- راستی ماشاالله جان... از  
تنهایی حوصله ام سر رفته ممکن  
است از تو خواهش کنم که مرا  
بیک دختر معرفی کنی که از تنهایی  
و غربت دریابم...؟  
دوستش فکری کرد و گفت:  
- در این شهر که مشکل است،  
ولی اگر بخواهی میتوانی امشب  
با قطار شمال حرکت کنی و در اولین  
ایستگاه پیاده شوی در آنجا همیشه  
عده ای زن و دختر هستند که باستقبال  
شوهر و یادوست خود می آیند و  
معمولاً چند نفر از شوهرها یا دوستها  
نمی آیند یا تأخیر دارند و لذا عده ای  
از آن زنهای بدخترها تنها میمانند،  
آنوقت تو میتوانی با هر کدام که  
مایل بودی سلام علیک بکنی و بخانه اش  
بروی!  
همان شب حسن آقا قابلیت خرید و

« بچه زرافه »



مو - چند وقته پیدات نیست ، کجائی ؟  
شوره - یا جای ماست یا جای شامپوی آتی!

**شامپوی آتی**

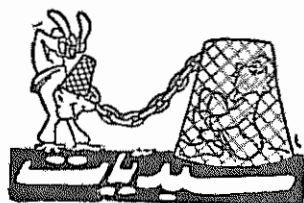
آهای خانم، ببینم، واس چی ماتی؟  
آهای آقا، چرا ناراحتی باز؟  
بدو فوری بخر شامپوی آتی  
بخر آتی که اینسان کرده اعجاز  
بخر آتی سبز ضد شوره  
بزن برس که بکهوردره شوره  
بخر آتی زرد تقویت دار!  
که باشد بپهرموبت خاصیت دارا  
که بازم میشوی با غصه دمساز  
بزن شامپوی آتی پر سر خود  
که راضی سازی از آن دلبر خور

**کلاس**

کلاس تعلیم «لنگه کفش زنی»  
زیر نظر متخصص تحصیل کرده خارجه،  
را بخانمها میآموزد - بخانمهایی  
که کله شوهرشان طاس است تخفیف  
اصول صحیح و فنی لنگه کفش زدن  
کلی داده میشود!



زلفی چنین پرپیچ و تاب کی دیده  
مکه موهاشو با «ایورین» پیچیده



**گلچینی از آرشیمو مهملات!**

☆ اینهفته اشتباها آقای  
«ع-ر-ک» کوچه باغی، را، عوض  
لای جرز، گذاشته ایم بالای این  
ستون وایشان هم با استفاده از حواس  
پرتی ماچنین دست بپلم رسالده اند!  
«هرنامه نوشتم تو روزنامه ندیدم  
بر قامت چون گاو خودم سخت  
جیشیدم!»

- بازبهرتر از شعر گفته (ا)  
☆ آقای «ا.ح.پ.»  
علی آقا، هم ضمن ارسال یکدانه  
یکقرانی که مانند مغز خودشان  
له ولورده است اینطور میفرمایند:  
لطیفه

یکروز به دوچرخه سواری  
داشت از خیابان رد میشد یکدفعه  
به ماشین آمد جلوش فوراً ترمز  
کرد! (البته خوشمزگی این لطیفه  
اینجاست که اگر ترمز نمیکرد  
فوراً با ماشین تصادف میکرد!)  
- بچه از ما بشنو «موم آب  
نمک» بگیر شاید بخورده با نمک  
بشی!

☆ ازقرار معلوم آقای م -  
س - ح سوراخ دعارو کم کرده اند  
چون ضمن یک دویستی بی سرو ته  
میفرمایند:  
«دلیم گرفته بقدری که راه آن کور  
است

زهر طرف شوی داخل ناچور است  
چراغ عقلمو با مشت کرده اند خاموش  
کجا روم، چکنم، کارت  
گرفتن هم زور است؟»

- در این میان تنها مصرعی  
که برای ما قابل قبول است همان  
مصرع اول از بیت دوم میباشد!  
(وهمینطور مصرع دوم از بیت  
دوم!)

☆ ارتباط شعر آقای بی امضاء  
با وزن و قافیه و معنی درست مثل  
ارتباطی است که شعرشون «؟» با  
شقیقه دارد!؟

قبول ندارید؟ بجهنم! شعرش  
را که خواندید خودتان قبول می-  
کنید:

«فاظر رفته شکار ...  
میزنه کیتار ...  
خدا زیاد کنه اموات  
صندوقدار ...

ارادتمندان: کارمندان دولت  
که از زیادی حقوق میکنند هوار  
هوار ...

ا که دروغ بگیریم به تیرغیب  
بشیم گرفتار ...

بتاریخ مهر چهار چهار (یعنی  
چهارم مهر)  
- برادر چرا به «تیرغیب»  
گرفتار بشی بگو انشاءالله به شعر  
خودت گرفتار بشی که از تیرغیب  
مارمولک  
بدتره!



- من دیلم خیاطی و کلدوزیمو گرفتم، تو چیکار کردی؟  
- منم چرخ خیاطی کهلر خریدم!

**چرخ خیاطی کهلر**

اگر داری تو عقل و دانش و هوش  
بخر یک چرخ خیاطی کهلر  
که کهلر یکه تازه توی بازار  
بله، کهلر فننگ و دلفریبه  
ز حسن کهلر آنکه میشوی مات  
چه اقساطی که پیش قسط هم نمیخواه  
بله جانم، تو هم مانند من باش  
تو هم بشناس قدر چرخ کهلر  
مرو دنبال اجناس عتیقه  
بخر یک چرخ خیاطی کهلر

خیابان شاهرضا رو بروی بیمارستان  
زنان - خیابان بوذرجمهری - پاساژ نیکپور  
خیابان فردوسی - رو بروی بانک ملی -  
پاساژ امینی .

**نمایشگاهها:**

«هنرمند» بدشانس!  
بطوریکه خیرنگاران «هنری»  
روزنامه فکاهی توفیق گزارش میدهند  
یک ناوای هر وئینی توسط مامورین  
مبارزه با مواد مخدره توقیف و  
مثل بقیه معتادین خرده پاپوی یارو  
ویاور، به هلفدونی ارسال شده است!  
دروهله اول وقتی ما این خبر را  
شنیدیم تعجب کردیم از اینکه  
یک آدم غیر هنرمند که نه سکس  
برازنده ای دارد و نه صدای شتری  
گوش خراش، چطور هر وئینی شده  
است ولی بعداً فهمیدیم که بعله:  
ناوای مزبور چون در «رقص  
شاطری» مہارت زیادی داشته و  
روزی لااقل ده دوازده ساعت پشت

پاروی ناوائی قر میداده خودش را  
یکپا هنرمند اصیل و با تجربه  
میدانسته و باین علت برای اینکه  
از سایر همکاران روحوزی و تو  
حوزی و رادیولی وتله و زوزبونی  
و ادبی و سینمائی عقب نیفتاده باشد  
رفته هر وئینی شده! غافل از اینکه  
چون هنرش آنطوریکه «باید و شاید»  
بدرخور نیست و بیچوجه من الوجوه  
هم نمیتواند خودش را به کله کنده  
بچسباند، مامورین مربوطه بکراست  
بسر اغش میروند و بدون معطلی  
دخلش رامیآورند!؟  
توفیق - بیچاره خر آرزوی دم کرد  
نا یافته دم دو گوش کم کرد!



**تبلیغات شاعرانه!**  
این تابلو را يك آدم عشقی که سرسره راه شکوفه اغذیه فروشی دارد توی دکانش زده - بخوانید واگر فرصت کردید يك خود نویس برای بنده بخرید ، چون همانطور که ملاحظه میفرمائید (۱) بنده این مطالب را با مداد می نویسم!  
**«ساندویچ سرد و گرم موجود است - جیگر بفرمائید تو!»**  
**لغت نامه!**  
مثلا اینکه شما بدتان نیاید با اصطلاحات ورزشی آشنا شوید. معلوماتان در این زمینه بالا برود. بسیار خوب حالا که اینطور چند تا از این لغات را عیناً از بامشاد شماره ۱۴۵۸ برایتان رونویس میکنیم:

**لغت نامه ورزشی**  
**اوانس** - به کلمه ادونس مراجعه شود.  
**اوت** - بکلمه اوت مراجعه مراجعه شود!  
**اوانتاژ** - به کلمه ادوتیج شود!  
**اوزان** - به کلمه اندازه ها مراجعه شود!!

**دست بجای پا!**  
حالا عوض عالم خلسه میرویم توی عالم پزشکی ببینیم اونجا چه خبره و وضع از چه قراره . باین خبر که از اطلاعات هفتگی شماره ۱۱۴۴ بریده شده توجه فرمائید:  
«... بدنبال آن پزشک دیگری از آفریقای جنوبی موفق شد دست بریده جوانی با اسم آن دیلی را که از بالای زانو قطع شده بود به وراثش پیوند دهند .....»!

**انتصاب!**  
این خبر را هم از شماره ۶۲۵ روزنامه نوای خراسان جدا کرده ایم . بخوانید و بحرهای کاکا یواالله بیاورید:  
**«لنگراف از نیشابور بمشهد جناب آقای کیهان یغمائی رونوشت روزنامه نوای خراسان اینجناب انتصاب جنابعالی را به نمایندگی مردم شهرستان مشهد تبریک عرض مینمایم . جلال الدین هادی»**

**پرشکاک نعلت!**  
**بارک الله بمیوه فروش!**  
توی جاده تهران نوری دیواری که سابقاً زیر سایه اش میوه فروشی بوده با خط جلی نوشته شده:  
**«میوه فروشی بعثت مسافرت بارو پا تعطیل است!»**

**شجاعت راننده!**  
خود مانیم زیاد ترسو بودن هم خوب نیست و بالاخره آبروریزی بالامیاورد! باین خبر کیهان شماره ۶۰۶۰ که تحت عنوان «یک آمریکایی بسوی راننده شرکت واحد شلیک کرد» بچاپ رسیده توجه بفرمائید به بینید یارو راننده

### خالی است!

«هادیخان»

جیب خالی از ریال و سفره از نان خالی است دل پر است و معده و سیراب و شیردان خالی است چون هماهنگی بود در منزل ما کاملاً دیزی آبگوشت هم مانند قندان خالی است چشم من در حسرت يك لقمه نان پر شد ز آب لیکن از نور امید، این چشم گریان خالی است نیست توی خانه مخلص نشانی از اثاث خانه منم چو مغز این و کیلان خالی است فصل تابستان ز گرما میپزم اندر عوض منقلم از خاک که در فصل زمستان خالی است عنقریب آید زمستان و بگیرم بس عزرا چونکه پایم، هم ز کفش و هم ز تنبان خالی است بسکه خوردم شن بجای نان خالی روز شب جان تو اکنون دهان من ز دندان خالی است بخت بد را بین که با این جسم خالی از رمق گشته کارم گفتن «این خالی است آن خالی است!»

### اقتصاد آریز!

روزنامه ها خبر دادند که چند روز پیش گویا در اثر اختلافاتی که بین مقامات مرزی رخ داده در اثر کوشش و جدیت شبانه روزی مأمورین مبارزه با قاچاق ، مقدار صد و چهل و هشت کیلو تریاک افغان که مطابق معمول از افغانستان بایران حمل شده بود کشف گردیده و به انبار های دولتی منتقل شده است .

البته ما به اینکه چرا این تریاکها کشف شده و یا چرا فقط همین يك فقره اش بدست مامورین افتاده کاری نداریم چیزی که ما میخواهیم بگوئیم اینست که بحمدالله والمنه وضع اقتصادیمان آتقدر رو براه شده که حتی تریاکمان را هم از افغانستان وارد می کنیم .!

«دو نفر کارمند که در ساعت اداری بمسابقه فوتبال رفته بودند ، وسیله مدیر کل مجازات شدند» - بچراید



مجازات! (پنالتی!)

**يك دليل ديگر!**  
- این آقا با آوردن چند تا دلیل ادعا میکند که باشما فامیله!  
- بیخود میگه، این پسر دیوونه است.  
- اتفاقاً یکی از دلایلش همینه!

### در مسیر زلزله

بقرار اطلاع مقامات قضائی از روزیکه اعتراض مردم نسبت به بیحالی و تکان نخوردن دستگاه باد کستری بلند شده با مقامات مؤسسه ژئوفیزیک تماس گرفته و تقاضا کرده اند که قطعه زمینی به آنها نشان دهند که در مسیر زلزله واقع شده باشد! گفته میشود علت این امر آنست که مقامات مذکور عقیده پیدا کرده اند که اگر ساختمان باد کستری در مسیر زلزله قرار گیرد هر چند ماه یکبار افلا تکانی خورده و از بیحالی فعلی رهائی خواهد یافت!؟

**آب و آتش در خدمت اقتصاد کشور!**  
بدنبال سیل وحشتناکی که هفته قبل در مازندران جاری شد و مقدار زیادی از محصولات کشاورزی را از بین برد ، اینک خبر میرسد که کارخانه برنج کوبی رشت نیز چند روز پیش طعمه حریق شد و در اثر آتش سوزی مقدار سی هزار دسته برنج تبدیل به خاکستر گردید. با توجه باینکه طبق اظهار سردمداران وزارت اقتصاد میلی ازیادی محصول برنج و تورم آن در سال جاری وضع بهر نحیی برای کشاورزان شمال بوجود آورده بود ، این نتیجه بدست میآید که چون مسئولین مربوطه نتوانستند مشکل کشاورزان مزبور را بر طرف کنند «آب» و «آتش» (یعنی «سیل» و «آتش سوزی» ) دست بدست هم دادند و با يك نقشه هماهنگ و ماهرانه فوری بداد کشاورزان شمال رسیدند و با بستن و بردن مزارع برنج و آتش زدن محصول امسال وضع آنها را رو برآه کردند (۱) و از ناراحتی بطور کامل نجاتشان دادند!؟

**اعانه قسطی**  
دانشجویان مازندرانی دانشگاه تهران برای کمک به سیلزدگان مازندران قبوض اعانه منشر کرده اند . البته عمل ، عمل بسیار پسندیده و نوع دوستانه است اما وحشت ماز آتست که بمجرد اینکه چهار تا دانشجو خواستند قبض اعانه بخرند مسئولین دانشگاه بگویند یا قبضها را هم قسطی بخرید یا شهریه تان را هم نقدی کنید!؟

چطور می کند شو در آورده!  
«... جوتر متهم است که سه ماه قبل هنگامیکه با تفاق همسر و فرزندان خود جاده پهلوی را از شمیران به شهر طی میکرد در نزدیکی بیمارستان شماره یک ارتش بسوی يك راننده اتوبوس شرکت واحد که باو «راه» نداده بود، با طمانچه تیراندازی نموده است . این واقعه که پس از متوقف شدن اتوبوس و اتومبیل حامل جوئر اتفاق افتاد با آسیب دیدن شلوار راننده اتوبوس پایان یافت...»!  
موشهای اینیفته : حسینقلی خان خداپنسی - یغ - پتو - رضا رزبان سعید آقا - پاشانی - جوونک - پ.

### زبون درازی مردم!

**تقدیر!**  
«آقای امضاء مکتوم باشد» از قم نوشته اند: «شهردار ما يك جلسه خصوصی با ناوایا تشکیل داد و فردای آنروزان شد کیلویی ۱۱ ریال و يك دوجین شاگرد ناوایا افتادند توی کوچه و خیابان برای جمع کردن امضاء و تقدیر نامه از شهردار!»

**جواب:** توقع داشتید که مردم امضاء جمع کنند و تقدیرش بنمایند؟ خوب معلوم است این «علف» بدهن آن «بزها» شیرین آمده است . این دیگر تعجب ندارد. معماً!

**آقای خسرو... از شیراز**  
نوشته اند: «روزی که توزیع کارت انتخابات الکتریکی در شیراز و حومه تمام شد . تعداد کارتهای توزیع شده را روزنامه پارس شیراز شماره ۲۷۲۹ جمعا ۴۰۴/۲۰/۱۳ عدد اطلاع داد . اما وقتی انتخابات تمام شد نفر اول ۶۰۴/۷۴ و نفر دوم ۴۰۶/۷۳ رأی آورده بودند . جناب آقای شکایت زاده! ترا بیزر گواری جدت . اگر میتوانی این معما را حل کن و مارا هم تصدق سر فرزندان از سرگردانی نجات بده!»

**جواب:** بمیرم الهی خسرو چون که بمرتضی علی هیچ کمکی از دستم بر نمی آید . آخر نه اینکه کاکاتوفیق ، مدت چند هفته است اینقدر از این حسابها کرده که می ترسم تا این جواب بدست برسد یا توی دارالمجانین باشد یا بعلت سگته ناقص وبال کردن کشیز خانم شده باشد! بپر حال اگر بزبن و بچه ات علاقه داری از این فکرهانکن که فکردانت پاره میشود ؟ برای اینکه خیال تو (و مخصوص خیال خودم) راهم راحت کنم: هیچی بابا، اشتباه چاپی بوده!

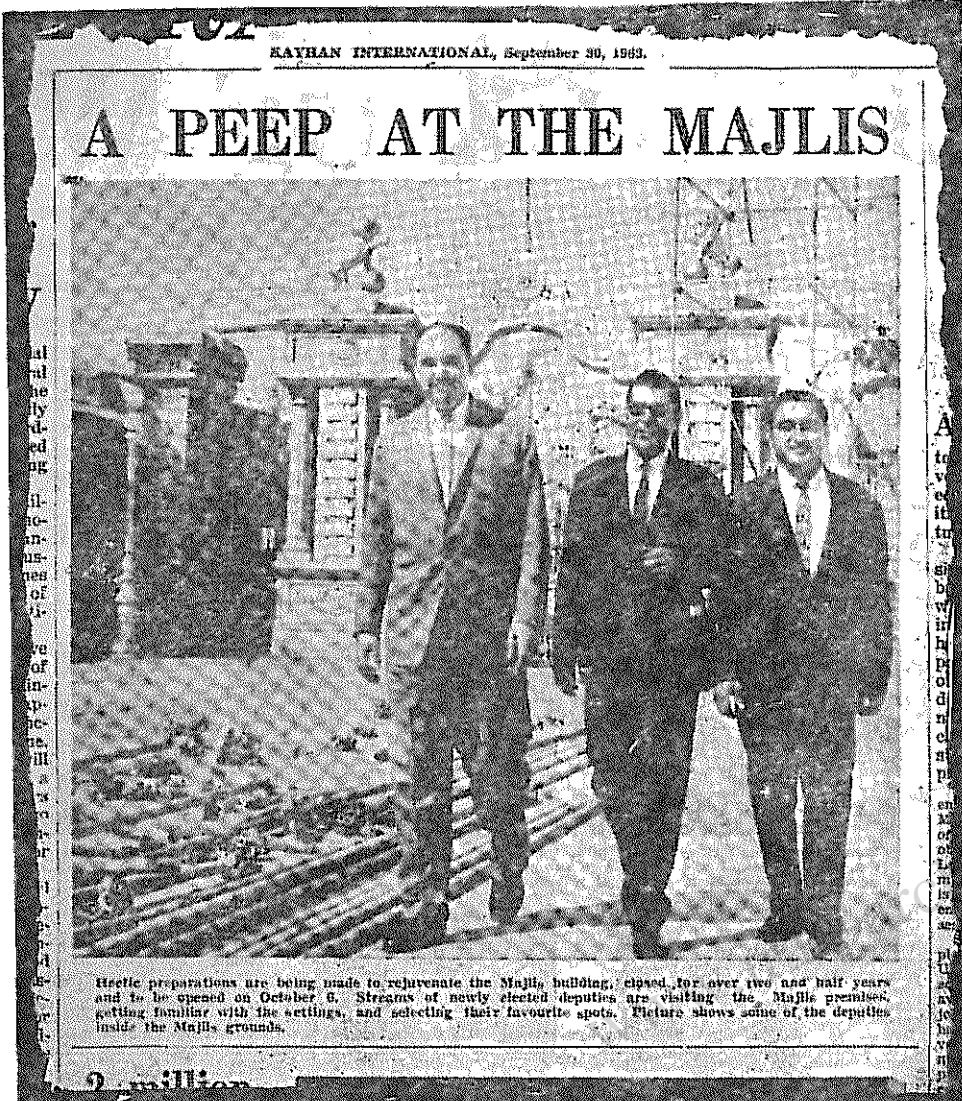
**شکایت با جایزه**  
«آقای خل نژاد اینطور سر قلم رفته اند: «به آقای شجاع ملایری بگوئید: اگر خط ۳ شرکت زائد را یک دفعه سوار شد، اگر پای رکاب اتوبوس از دست راننده و کمک راننده با تریب و متلک پران دیوانه شد که هیچ می رود دارالمجانین، اگر نشد برود توی اتوبوس اگر تلق تولوق ماشین و فشار یا تصدع مسافر جاق و لاغراعضای بدنش را تماماً جابجا نکرد، بکراست بیاید پیش من تا یکی از اتوبوسهای همان خط را بهش جایزه بدهم .»

**جواب:** تو هم، خل نژاد چون، واقعاً ببری با این جایزه دادنت . اگر میگفتی «آقا شجاع» برود و کله دیوسفیدرا از مازندران بیاورد که راحت تر از این بود .! باین توصیفهای تو، «آقا شجاع» جایزه را برای سر مزار میخواهد...؟



## ما که باور نمیکنیم ولی گنااهش گردن او نهانیده میکنیم...

دوتا عکسی را که در زیر ملاحظه میفرمائید اولیش در روزنامه «کیهان اینترناشنال» صبح روز دو شنبه ۳ سپتامبر ۱۹۶۳ مطابق ۸ مهرماه ۱۳۴۲ چاپ شده و زیری اش در روزنامه «کیهان عصر» همان روز، همانطور که می بینید پاهای پائین همان پاهای سه نفر بالاست و البته تا اینطاش برای ما تعجبی ندارد ولی تعجب آور شرح این دوتا عکس است که ما نمیدانیم چرا اینطوری از آب درآمده!



مضمون مطلبی که با انگلیسی زیر عکس بالا نوشته شده بطور خلاصه اینستکه «سه نفر از وکلای ایندوره دارند توی صحن مجلس قدم میزنند» ... و مطلبی که زیر عکس دومی نوشته شده، زبان لال، اینستکه:



«هر سه سارق پس از سرقت با خیال آسوده در حالیکه پولهای مسروقه را در ساکسی حمل میگردند در خیابانها براف افتادند؟! - لاله الاالله، استغفرالله! ما که باور نمیکنیم ولی گنااهش گردن اونائیکه نوشته ان والله اعلم بحقایق الامور!»

**ماتوق!**  
فرامرژ - بابا جون، این مردیکه چرا اتومبیل میسوره؟ پدر - بهش مردیکه نکو، برای اینکه تو هنوز تصدیق ششم ابتدائی تو نکردتی ولی اون دهسال پیش دیپلمه شده!

**خدمت به مشروطیت**  
آقای وزیر بیکاری طی مصاحبه ای فرمودند: «توسعه سندیگاهای کارگری مورد نهایت توجه است.» و اتفاقاً درست هم گفتند چون توسعه یافتن سندیگاهای کارگری بدست وزارت بیکاری حکیم فرموده است و چندین خاصیت دارد. از جمله این خاصیت ها یکی هم آنست که هر چهار سال یکبار به مشروطیت ما خدمت بزرگی انجام میدهد!

## جنابعالی نیز! شبه الشعراي کازروني

منم دوچار مریضی و فقر مالی نیز  
دلم گرفته ز اندوه و جیب خالی نیز  
برای شهریه بچه ها گذشته ز فرش  
گرو گذاشته ام کاسه سفالی نیز  
وزیر تازه بدوران رسیده را دیدم  
که کشته صاحب ویلا و مبل و قالی نیز  
چه سحر خفته بنجلس که هر که رفت در آن  
شود توانگر و دارای ژست عالی نیز  
دریغ و درد ز قومی که در اداراتش  
فساد ورشوه رواج است و ماستمالی نیز  
چکوم از پسر دیپلم که بیچاره  
بیار آمده بیچار و اتکالی نیز  
ز جبر و هندسه سودی نبرده يك ارزن  
ز شرح حال «شعب» و «ابوالمعالی» نیز  
شنیده ام که بتهران کذا فراوان است  
اگر دروغ نگویم در این حوالی نیز  
من و تو هر دو به آینده دلخوشی داریم  
منم دوچار جنون و جنابعالی نیز!  
بغیر نامه توفیق من نخوانم هیچ  
که هست نامه دلخواه و ایده آلی نیز!

## نگور بیکاری

هر هفته به پنج نفر از کسانی که جو اب درست جدوهای توفیق هفتگی را برای ما بفرستند پنج اشتراك ششماهه ماهنامه توفیق جایزه می دهیم.

## ذوق تو امتحان کن!

|   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ● |   |   |   |   |   |   | ● |
|   | ● |   |   |   |   |   |   |
|   |   |   |   |   |   |   |   |
|   |   |   |   |   |   |   |   |
|   |   |   |   |   |   |   |   |
|   |   |   |   |   |   |   |   |
|   |   |   |   |   |   |   |   |

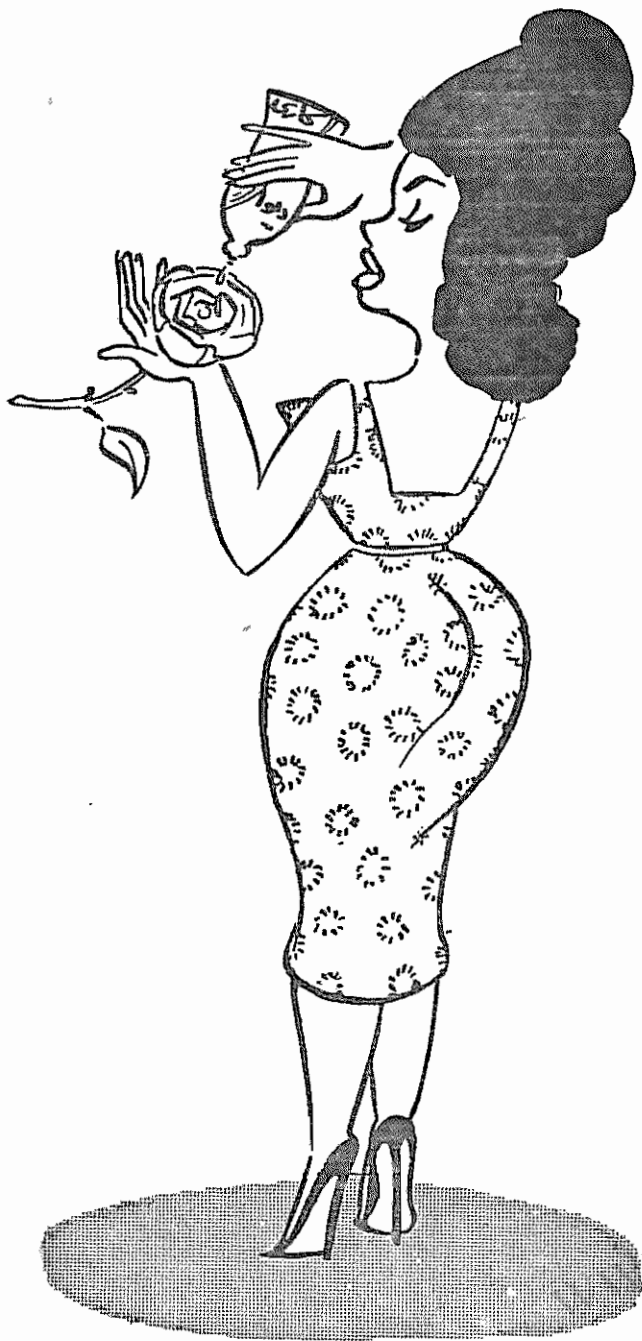
از این وری ←  
۱- جنگ قرن روغن  
۲- باتی ۲- فرشته شته زده!  
۳- لک لکی که فقط نصف تنه اش  
پیداست - نشمه ۳- هنر-  
۴- پیشه حیوانات ۴- لوستر  
۵- خشک شده «رقیه» بالاس  
۶- زده ۵- رفوی خر کی!  
۷- کوله پشتی طبیعی (۱) ۶-  
۸- خانم باین درازی، مشغول  
.... بازی! ۷- بنزین هنرمندان وطنی! - وسط خودش را هم «چیو»  
کرد - دومن ضربدر چهارمن منهای هفت من! ۸- کارمند حامله (؟)  
و مشتری پروپا قرص ماشین نویسی!

از اون وری ↓  
۱- بستنی کر مکی! ۲- هم میزنند هم میدهند! - هنوز وصل  
نشده - پایتختی که بعضی حیوانات میکنند ۳- رنگ شیرین ۴-  
لکن قر شده - چاخان پررو ۵- مردن سه مرحله ای! - از آن طرف  
فلز پر روی است! ۶- بادم زوار در گرفته میگویند! ۷- اگر توی دکان  
آهنگری پیدا نکردید سراغ الاغ بروید! - پرنده بدنام شده! - شراب  
ادبی ۸- رستم آمریکائی!

**برندگان جدول شماره ۲۶**  
۱ - برو جرد: آقای حسن کاهدی ۲- تهران: آقای سید  
محمد جورا بجان ۳- قزوین: آقای محمود کریمی ۴- تهران: خانم  
طاهره پیرحکایتی ۵- تبریز: آقای رضا ضیائی.

## حکایت!

سعدی علیه الرحمه فرماید:  
بازرگانی را هزار درهم خسارت افتاد، پس را گفت از  
این مقوله چیزی بکسی مگو تا مصیبت دوشود یکی نقصان مایه  
و دیگر شماتت همسایه.  
ولی مثل آنکه اهالی سیلزده مازندران این دستور سعدی  
را بکار نیستند و موضوع سیلزده گوی خود را بدیوانیان بروردادند  
و در نتیجه مصیبتشان دوشد یکی از کف رفتن سرمایه و دیگر منتظر  
شدن برای خانه های بی پایه.  
چون طبق نوشته روزنامه هادولت تصمیم جدی گرفته که  
برای سیلزدهگان مازندران بانصد خانه بسازد!



بوی مطبوع ادوکلن کاری دیوا مکمل لطافت کل

**پیشنهاد**

چون جلوی اکثر دروازه‌ها، يك قبان بزرگه بنام باسکول نصب کرده‌اند که کامیون‌ها را با بار و بدون بار وزن می‌کند، لذا کاکا پیشنهاد می‌کند که جلوی هر يك از ادارات و دوائر دولتی نیز که وضع مالی آن خوب است، باسکولی نصب شود و مقرر گردد که مدیر کل و رؤساء قبل از تصدی که باجیب خالی بسر کار میروند و بعد از تصدی که باجیب پر مراجعت میفرمایند «خالص و ظرف دررفته» وزن شوند تا معلوم شود که رئیس یا مدیر کل برای انجام خدمات اجتماعی! چه قدر استعداد! بخرج داده است! ضمناً اگر عین این باسکول، برای وزن کردن کارمندان نیز جلوی ادارات نصب شود معلوم خواهد شد که يك کارمند، روز اولی که شاغل شده چند کیلو گوشت در بدن دارد و روزی که بازنشسته میشود چند کیلو پوست و استخوان در بدنش هست!



هنوز آفاتونو از شیر نکرقتین؟  
چرا، ولی از روزیکه شیر پاک به بازار آمده دو باره شیر خور شده!

**SHEAFFER'S**

**خودکار شیفرز**

پنج برابر سایر خودکارهای نویسد



مشتری - تروبخدا بگو بیینم پارچه‌اش بادوامه؟  
فروشنده - مطمئن باشید خانم، يك عمر کار میکنند بشر طی که فقط صابون گلنار بشویدش.

**تهران - آقای اکبرقاری:**

تا بحال سابقه نداشته که کسی از دفتر تلفن شماره صحیح کسی را پیدا کند و یا از ۰۸۰ شماره تلفن جایی را بخواهد و خانم آن طرفی مشغول بگوشنویس و یا رو دستپاش نباشد و از تلفن صدای بوق اشغال نیاید - ساده‌تر و سهل‌تر اینست که شما و سایرین در موقع لزوم کیوه‌ها را وربکشید و بجای تلفن حضوراً خدمت طرف برسید قول میدهم که کارتان زود تر انجام خواهد گرفت!



پستی‌ها از اینکه دیر بایرد خدمت میرسد معذرت میخوان چون داره برای بچه‌هاش دنبال کتاب میگردد!

**رشت - آقای سلحشور:**

خیر آقای عزیز، روغن نباتی نماز آدم را باطل نمی‌کند، شناسنامه آدم را باطل می‌کند!

**تهران - آقای ناصر پاکشیر:**

بله در مرحله ماهم قصابیا گوشت را ارزاتر از نرخ تعیین شده میفروشند، انشاءالله در دو بلایشان بخوره توی قالیاق سر هرچی گران فروشه!

**رشت - آقای ع-س:**

خیر آقای عزیز، بیخودی ریال تازینتتان را برای خرید خمیر دندانهای جور واجور هدر نکنید چون تنها چیزی که ندارید فایده‌است، بهتر است هر وقت بحمام تشریف میبرید با سنگک پا حساب دندانهایتان را هم برسید و خودتان را از دست این یکی نیز خلاص کنید!

**آبادان - آقای مهران طادی:**

بفرمائید: همانطور که خواسته بودید، ایندفعه به «جواب» نامه شما، «پاسخ» دادم!!

**تهران - آقای بهزاد محصل:**

بطوریکه بما اطلاع داده‌اند قرار شده هر وقت اوضاع مملکت رو برام شد و مشکل کمبود مسکن و کمبود خوراک و پوشاک و آب و کمبود زندگی (۱) برطرف شد مشکل کتب درسی هم حل شود، بنا بر این می‌بینید که فقط ده بیست قرن بیشتر نمانده!

«لب کلفت»

### چینی سانگو

گر نداری هیچ میلی بر غذا  
چینی سانگو بخور، چون خوشگله  
چونکه سانگو اشتها آور بود  
آره جانم جای کندم چونخ  
سانگو این چینی خوب و نازنین  
چونکه سانگو سگواز رو برده است  
از ظریفی نیز بی همتا بود  
این نصیحت را بگیرا کنون بگوش  
یا برای دوستان کادو نخ  
چونکه سانگو لطف دارد بشمار  
چینی سانگو قشنگه و دلرباست  
خوشگل و شیک و ظریف و محکمه  
هرگز پخش - حاجب الدوله - عالی الحسابی تلفن ۵۸۰۰۸۶



خانم - آهای با کلفت چیکار داری ، ظرفها از دستش میریزه  
آقا - ترس جونم ، پس چینی سانگو خریدم برای چه روزی؟!

### آگهی مناقصه

اینجانبه هنرمند معروف که  
دارای همه گونه و سائل زندگی  
از قبیل مبل - قالی - تلویزیون  
اتومبیل - پارک منهای يك عدد  
شوهر می باشم از آنجا که مدتهاست  
سروصدائی از بنده نیست و ممکن  
است کم از خاطرها محو شوم و

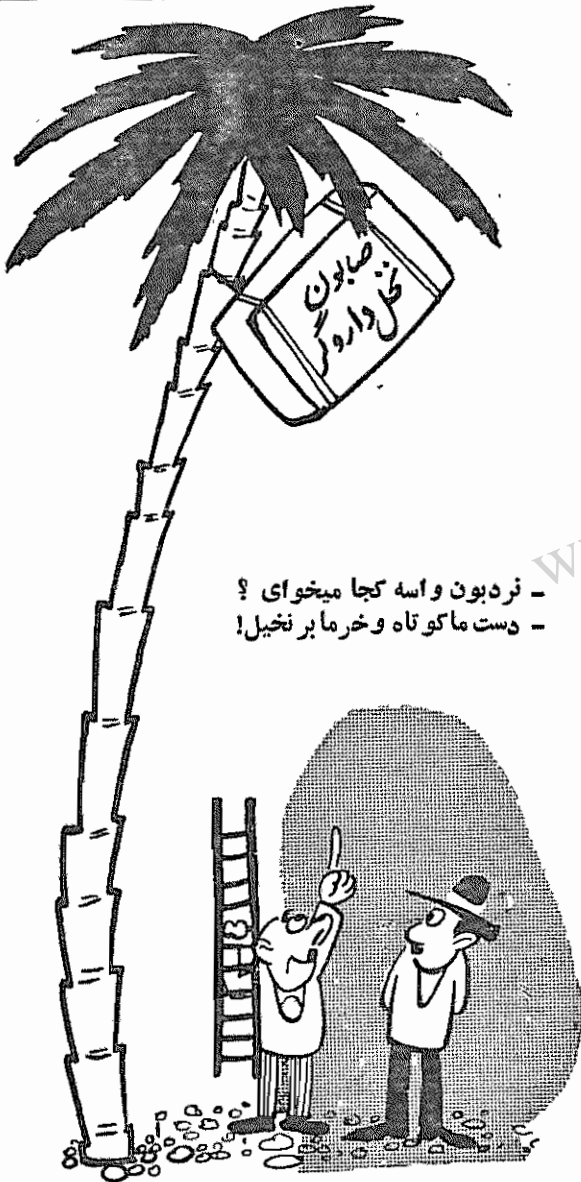
کلکسیون  
جهت تکمیل کلکسیون اشیاء  
عتیقه احتیاج بیک عدد کتاب درسی  
داریم لطفاً بتلفن شماره ۱۲+۱  
«تلگراف کیدا» پخش

... دو تومان به

## دویست هزار تومان



حاجی - بیاداداش این دویست هزار تومان رو بگیر ،  
صد هزار تومان طلبتو بردار بافیشو بده من!



- نردبون واسه کجا میخوای ؟  
- دست ما کو تاه و خرما بر نخیل!

### محصولات داروگر

« شبی لیلی بخلوتکاه مجنون ،  
که مجنون دست خود را زد باو نجاش!  
باو گفت ای نکار خوش قیافه  
چرا اینجور ظریفه هیکل تو؟  
بگو یا من تو رمز این لطافت  
بیاسخ گفت لیلی کل اندام  
« من این زیبایی و حسن و لطافت  
تن همچون بلور و هیکل صاف  
زه محصولات داروگر گرفتم  
که داروگر بعالمه بی نظیره  
زنخل و نخل زیتونش چه گویم  
تو هم هستی اگر با من وفادار  
بخش از بهر من داروگرای یار  
چو بشنید این سخن مجنون میجان!

نشسته بود و یک میزد بقلیون  
(خیال بدنکن او نجاش بنی یاش!)  
چرا اندام تو اینجور صافه ؟  
چو برک کل لطیفه هیکل تو ؟  
الهی من برم قریون نافت !  
که : «جون تو نباشه جون باپام»  
پر بروئی و خوبی و ظرافت  
قشنگی ها که دارم نافت تا نافت!  
چرا ؟ چون از همه بهتر گرفتم  
نمر بخش و مفید و دلپذیره  
که کرده پر طراوت دست و رویم  
پاشوالان روان شو سوی بازار  
که باشد ازرقیبان بهترای یار»  
کره زد یک دوتا بر بند تنبان!



بوشهر:

بادهامهم برسید!

از دولت سر آقای شهرتار، شهرستان ما که روزی در ردیف شهرهای درجه اول بود امروز به خرابه‌ای تبدیل شده که نه آب دارد و نه آبادی! و کثافت از سر و روی آن بالا می‌رود... آب خوردن حکم کیمیا را پیدا کرده و گیر شمر هم نیاید! - وضع برق‌مان هم بهتر از وضع آب نیست و مردم فانوس و چراغ نفتی را باین برق ترجیح میدهند!

به آقای شهرتار پیشنهاد می‌کنیم محض رضای خدا و اگر واقعاً به این آب و خاک علاقمند است استعفا بدهد شاید دیگری بتواند مشکلات ما را حل کند! بامید آرزو!

توفیق - صنار بده آتش، به همین خیال باش!

سالیکنش:

امن وامان؟! ❀

مدت یکسال است که شخصی بنام «هی‌در!» با اتفاق چند نفر از رفقا و بستگانش در جنگل قریه دارآباد سکونت کرده و به سرقت و تجاوز بجان و مال مردم پرداخته چندین دفعه مردم این ناحیه شکایت کرده‌اند ولی مسئولین امر طبق معمول در خواب بوده‌اند! خواهش میکنیم یا مسئولین امر را تکان بدهید تا از خواب بیدار شوند! یا به‌جان‌دارمیری و وزارت کشور و ... بنویسید تا بحال ما رسیدگی کنند، اگر تا ۲۴ ساعت دیگر خبری نشه من هم از ترسم فرار می‌کنم!

فلانی

فیروزآباد فارس:

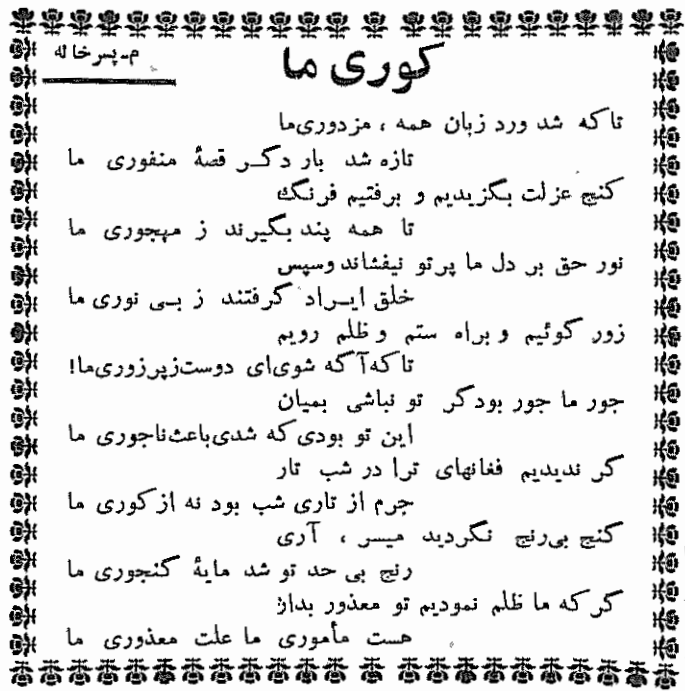
آهای مسئولین امور! ❀

یکی از جان گذشته هائی که قصد مسافرت از جاده فیروزآباد فارس را داشته است تعریف می‌کرد و میگفت: هفده نفر مسافر را توی یک جیبی قراضه چپانده بودند که یکی از آن مادر مرده‌ها من بودم! خوشبختانه برائ پاره شدن برزنت ماشین بنده به بیرون پرتاب شدم و جان سالم بدر بردم (!) و گرنه من هم مثل آن ۱۶ نفر دیگر اگر به شیراز میرسیدم به همه چی شبیه بودم جز به آدمیزاد!

طفرائی

کوری ما

تا که شد ورد زبان همه، مزدوری ما تازه شد بار دگر قصه منفوری ما کنج عزلت بگزیدیم و برفتیم فرنگه تا همه پند بگیرند ز مهبجوری ما نور حق بر دل ما پرتو نیفشاند و سپس خلق ایراد گرفتند ز بسی نوری ما زور کوئیم و براه ستم و ظلم روییم تا که آگه شوی ای دوست ز پرزوری ما! جور ما جور بودگر تو نباشی بمیان این تو بودی که شدی باعث ناجوری ما کر ندیدیم فغانهای ترا در شب تار جرم از تازی شب بود نه از کوری ما کنج بی‌رنج نگریدید میسر، آری رنج بی حد تو شد مایه کنججوری ما کر که ما ظلم نمودیم تو معذور بدان! هست مأموری ما علت معذوری ما



دزد - بدبخت بیچاره! صد دفعه کفتم بیایم آدم کشی، رفتی آفتابه دزدی حالا پونزده سال تو زندون بمون تا جونت در آد! ❀

اراک:

شهرتار خجالتی! ❀

کا کا جون کم کم بسلامتی زمستان در حال آمدن است و کبک ذغال فروشهای ما در حال خواندن! از برکت وجود شهرتار خجالتی ما که رویش نمیشود به ذغال فروشها حرفی بزند نرخ ذغال در حال صعود بکرة مریخ است. مردم از این وضع خیلی ناراحت و عصبانی هستند و کار بجائی رسیده که خود ذغال ها هم از این وضع بستم آمده‌اند و وقتی آنها را در منزل آتش میکنیم از شدت عصبانیت سرخ میشوند و میگویند چرا مارا انقدر کران می‌فرشید! محمد صیافی بندر گناوه:

مدرسه وسیع ❀

اهالی بندر گناوه از توجهات بی پایان مسئولین وزارت خرچنگ بوضع مدارس گناوه بسیار تشکر می‌کنند چون در اینجای برای مدارس زمین های بسیار وسیعی وجود دارد و صحن حیاط دبستان بقدری زیاد است که دانش آموزان میتوانند آزادانه در آن بازی و تفریح بپردازند و بجز آن میشود ادعا کرد که وسیع ترین مدارس کشور در بندر گناوه است! تعجب نکنید این حرف را با دلیل میزنم! آخر مدارس بندر گناوه دیوار ندارد و تمام شهر صحن حیاط مدرسه است! ❀ محمد جواد مقاتلی

- شهر «خوب» ❀
دلالت - (خطاب به ❀
پدر و مادر عروس) - دامادی ❀
بر اتون پیدا کردم که مردی ❀
است آرام، سر بزیر، حرف ❀
شو و کم حرف. ❀
مادر عروس - خوب ❀
چکاره هست؟ ❀
دلالت - و کیل مجلس ❀

اداره آتش «فشانی!» ❀

اداره آتش نشانی شهر آبادان دست پستخانه را در سرعت از پشت بسته است بطوریکه حصادت پستخانه برانگیخته شده و تصمیم دارد بعد از این «نامه ها را دیرتر بدست مردم برساند!» در هر حال چند هفته پیش که يك مغازه آتش گرفته بود دو تا ماشین با جلال و جبروت رسیدند «ولی ناگهان متوجه شدند که ماشینها آب ندارند!» (گویا تشنه‌شان بوده و در راه آنرا خورده بودند!) بهر حال تا بخودشان جنبیدند و تار قند که این مرتبه با آب بیاندازه آتش را که بجند مغازه دیگر هم دست درازی! کرده بود با دست خالی خاموش کرده بودند.

بچه زراره

در چند شهرستان مقدار زیادی آرد فاسد کشتی شد و بقیه‌اش هم انشاءالله! اختلاف مسئولین امور ما هم ادامه پیدا کند کشف خواهد شد!



بچه‌های عزیز! يك «داریه

- زنکی، دستتان بگیرید و شعر زیر را به آهنگ «عموسبزی فروش - بعله!» برای بزرگترها بخوانید. (مشتری - عموشاطر رجب! عموشاطر رجب - بعله. - بین من چی میگم - چی میگي؟ - بیجی چی میگم. چی میگي؟ - آردت فاسده؟ - بعله. - بوی نامیده؟ - بعله. - گرم توش داره؟ - بعله. - کشکم روش داره؟ - بعله. - زقنبوت چطور؟ - بعله! - قره قوروت چطور؟ - بعله! - این آرد خراب، خب خب! - این کشک و دوغاب، خب خب! - از کجا میاد؟ - چی بگم! - از هوا میاد؟ - چی بگم! - از زمین میاد؟ شاید! - یواشکی میاد؟ آره! - دزدکی میاد؟ آره! - کسی هم می‌بینه! - بعله! - کارش همینه؟ - بعله. - چیزی نمیکه؟ - نخیر. - «لا یرت» نمیده؟ - نخیر. - واسهش نون داره؟ - آره. - دستش تو کاره؟ آره. - حقش میرسه؟ - پس چی! - خیلی نا کسه؟ - پس چی! ❀ ❀ ❀ - عموشاطر رجب - بعله. - عمو و جب و جب - بعله. - آردت قاچاقه؟ - بعله. - دماغت قاچاقه؟ - بعله. - کسی هم میدونه؟ - بعله. - پاش هم درمیونه؟ - بعله. - دعوا سر چیه؟ - سر پول. - جنگا سر چیه؟ - سر پول. - دوز و کلکه؟ - حتماً. - سر گرم کنکه حتماً. - مردم چی میکنن؟ - چی بگن. - هیچی نمیکنن؟ - چی بگن؟ - حرفی، سخنی؟ - اصلاً. - ناله کردنی؟ - اصلاً. - جیک نمیزنن؟ - ابدأ. - عارض نمیشن؟ - ابدأ. ❀ ❀ ❀ - عموشاطر رجب! - بعله. - عمو و جب و جب؟ - بعله. - نون و ماست فقط! - بعله. - مال ماست فقط؟ - بعله. - نون خاشخاشی، - بعله. - مال حکمیباشی؟ - بعله. - مایول نداریم؟ - نخیر. - چاچول نداریم؟ - نخیر. - اون پارتنی داره؟ - آره. - دخالقو میاره؟ - آره.

اشد مجازات

چند وقت پیش زنی که بوسیله آتش زهر آلود شوهر و فرزندش را کشته بود در شعبه دوم دادگاه عالی جنائی محاکمه و به اشد مجازاتی که درباره زنان اعمال میشود، یعنی حبس ابد محکوم شد اما هفته پیش دادستان بعلت کمی مجازات! از رأی دادگاه عالی جنائی فرجام خواست و برای نامبرده تقاضای اعدام کرد.

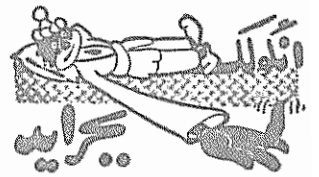
عده‌ای از مشاورین امور قضائی اقدام مزبور را اینطور تفسیر می‌کنند که چون حقوق زن و مرد یکسان شده باید در این مورد بخصوص هم فرقی بین آنها گذاشته نشود. روی همین حساب هم هست که مشاورین قضائی روزنامه توفیق پیشنهاد می‌کنند که اول زن مزبور را به همان حبس ابدی که قبلاً محکوم شده بود، محکومش کنند و بعد از اینکه زندانش را کشید، آنوقت حکم اعدامش را صادر کنند و بکروز صبح پیش از آفتاب در توپخانه اعدامش کنند تا مایه عبرت سایرین بشود.

در اینجا مشتری کفتری میشود

ورنگ شعر تغییر میکنند و خطاب به شاطر رجب میگویند: - ای نالوطی نارو! پرسشی دارم از تو: دردمن دوامیشه؟ حاجتم روا میشه؟ این شانس بلاخورده. چرتی شده یا مرده؟ حالا چی میگي؟ - دسگو؟ - بالا چی میگي؟ - دسگو!

بچه‌های عزیز! در اینجا شاطبی رجب هم از دست این مشتری «زبون دار» عصبانی میشود و قرآز کمرش میزند بیرون و با آهنگ تند و تیز جواب مشتری را میدهد، بنابراین شاهم يك خورده دار به زنگی را تند تر بزید و شعر را هم شلاقی تر بخوانید:

شاطر رجب میگوید: - میگم که میگم که! - میگم که، میگم که: توهم حوصله داری، که اینقدر گله داری، تو که مغزمو خوردی! تو که سرمنو بردی! بذار نونتو در آرم درصدا تو بذارم آهای شاطر علی ممد! نون این آقا دراومد؟ بذار توی قدیقه بده دست خلیفه خلیفه، آی خلیفه! دستتو در آرزلیفه بشکن و بالا بنداز کار آقارو را بنداز! خوش اومدی ای برادر نوت اینا هاش رومنبر! آدم رند ناتو! وردار و فوری دررو! قصه ماتوم شد نوبت من غلوم شد!



**پیغام امروز:** تزریق ویتامین B ممنوع شد.  
**ممولی:** تزریق ویتامین (B . B) چطور؟  
 سپید و سیاه: او میخواهد زندگی کند.  
**کاکا:** مگه بد دلخواه من واوست؟!  
**مهرا ایران:** کودکی درحوض افتاد و مادر بزرگش سخته کرد!  
**ممولی:** اینکه چیزی نیست من کودکی را می شناسم که باباش مرد! **پزشک خانواده:** مصاحبه ها را پایان دهید.  
**انگولکچی:** آی قربون دهنتم! چه کارخوری بالاتر ازاین!  
**اطلاعات:** بر اثر فروش نرفتن محصولات، سی هزار کارگاه دستفروش یزد به پنج هزار تقلیل یافت!  
**توفیق:** ابنو بهش میکن رستاخیز ملی؟!  
**کیهان:** درهویج هررئین پیدا شد!  
**انگولکچی:** داداش در «سی سی» هویج بده بینم!  
**تهرانصو:** همه ساله مبارزه باهررئین درفصل پاییز آغاز میشود.  
**انگولکچی:** آخه در سایر فصلها سرگرمیهای دیگه باندازه کافی داریم!  
**اطلاعات:** وزیر اقتصاد از کارخانه روغن نباتی بازدید کرد.  
**کاکا:** مسیبت وارده احتمالی را به وزیر جوان اقتصاد تسلیت عرض میکنیم!  
**کیهان:** خوردن قند و شیرینی برای اطفال مض است؟  
**گشیزخانوم:** و همچنین برای جیب باباشون!  
**اطلاعات:** کوچا بی نام، نه چراغ دارد ندسپور.  
**انگولکچی:** برو بابا خدا پدرتو بیامرزه، کوچه سا که یات اسم دو کیلو متری داره هیچکدام از اینهارو نداره، اون کوچه که بی نام هم هست!  
**آسیای جوان:** باید پرسید تریا کهای مکشوفه را چه میکنند مولی: میکشند!! (البته منسودمان ایستکه آنها را میکشند ببینند چقدر وزن داره! خیال بد نکنید!)  
**کیهان:** مدیرعامل شرکت تلفن گفت در تلفن های عمومی مردم بجای پول سکه های تقابلی می - اندازند.  
**کاکا:** همیشه شعبون یکدفعه هم رمضون!  
**اطلاعات:** هنوز شهر دارشاه - آباد غرب تعیین نشده!  
**ممولی:** خوش بحال مردم شاه آباد غرب!  
**آسیای جوان:** آقا! چرا راه ورود قلب زان را نمیدانید؟  
**کاکا:** والله میدونیم، ولی روی بی پولی سیاه!

### گفتند همیشه!

گفتم که بگویم دلم از غصه پریشه  
 گفتم بزخم داد چرا ریش و تریشه  
 گفتم بروم در پی آن یار فسوفکار!  
 تا آبرویش را بیرم مثل همیشه!  
 گفتم بکنم شکوه از این چرخ کدانی!  
 گویم که دل از دست جناهای توریشه  
 گفتم که بگویم که هنرمند در این خاک  
 بهره فقط در پی مرفین وحشیه؟!  
 گفتم که بگویم توی این صفاچه کشیدم  
 یا وصف پلیدی که خریدیم ز گیشه!  
 گفتم که بگویم توی گوشم زده ای چک!  
 تا خلق بداند چرا حرف تو پیشه؟!  
 گفتم که بگویم زچه روان بت طناز  
 خود در پی تکرار بساط شب پیشه؟!  
 گفتم که بگویم مه بی مهر و وفایم  
 کرده است چنین خون من زار بشیشه  
 گفتم که بگویم توی این دور و زمانه  
 هر کس بی کام دل و آسایش خویش  
 گفتم بزخم خنده بریش فلک پیر  
 ناهستی ما را زنده تیشه بریشه!  
 گفتم بشوم لال و بی کجا بشینم  
 تا خلق نکوبند مخش پر ز سریشه  
 گفتم که خودم را بکشم از غم ایام  
 جان منه! مال منه! اینکدیکه میشه

### رونق کار و کاسبی

بموجب تصمیم شورای پول و اعتبار، نرخ رسمی بهره در بانک مرکزی به چهار درصد تقلیل یافت. و بدین ترتیب یکی از مشکلات اقتصادی حل گردید و حالا فقط مانده مشکل نبودن کار و کاسبی که آنهم مهم نیست چون همینقدر که تجار از بانک وام بگیرند و زیر بار قرض بروند کافست که کار و کاسبی آنها رونق بگیرد.

### کلمات قصار

از کوچکترین حوادث پیش پا افتاده اجتماعی میتوان بزرگترین حوادث سرگرم کننده سیاسی را ساخت، حتی اگر آن حادثه، قتل يك کودک هفت ساله باشد!  
 «ویستون چرچیل»

### محل استخدام

يك مقام مسئول فرهنگی چند روز پیش طی مصاحبه کوتاهی فرمودند: امسال در فرهنگ برای لیسانسها محل استخدام نیست. و ما ضمن اظهار تشکر از رزگ کوئی جناب ایشان یاد آور میشویم که: مانعی ندارد، همان چند هزار نفری را که در سنوات گذشته استخدام (!) کرده اید کافست!

### وزارت بهداشتی با دود آلودگی هوای تهران مبارزه میکند.



فان فلان شاه هوای شهر رو داری کثیف میکنی!

### گله و ستانه از صدر اعظم

**بمعالمتوان** - اکنون که در مدت کوتاهی کابینه جدید را تشکیل داده اید لازم میدانم از بی لطفی ای که در حق کاکا فرموده و اسباب رنجش او را فراهم کرده اید دستانه گله کزاری نمایم توضیح آنکه در موقع استعفا دولت، کاکا امیدوار بود که لااقل چند نفر از آقایان وزراء که قیافه های کاریکاتوری ندارند عوض شوند و ماعوض شدن آنها، یکبار دیگر بازار کاکا واهل بیت داغ شود اما متأسفانه بمداز انتشار لیست وزراء معلوم شد که جز یکی دو نفر سایرین همانها هستند که بودند و تغییری در فرم کابینه داده نشده یعنی در واقع «فرم و محتوی» همان است که بود در صورتیکه با ورود یکی دو نفر از چهره های فکاهی بکابینه، نان کاریکاتوریست مادرست و حسابی توی روغن میرفت و از این کسادی مزمن که گویا بعزت عبور از جلوی بازار گریبانگیر ما هم شده نتجات پیدا میکردیم. در حال امیدواریم که جناب صدراعظم در موقع تشکیل کابینه های بعدی و بعدی یاد این موضوع باشند و محض خاطر ما قیافه های سه بعدی و سینما اسکوپ و ویدئو اسکرین را فراموش نفرمایند.  
**ارامتند** - کاکا توفیق و اولاده

جواب «سی سی»، «هوی» است

حواش پرتی

هفته قبل اداره پست تهران اعلام کرد: «حواش پرتی مردم باعث شده که هر هفته قریب پانصد نامه بدون آدرس در صندوق پست ریخته شود»

.. و اداره روزنامه توفیق اضافه کرد:

«... و حواش پرتی! پستی ها هم باعث شده که هر هفته پانصد هزار نامه با آدرس در صندوق زباله ریخته شود»

«نکته»

**اگر آقای صدر اعظم** ماشاء الله با این دست به کلنگی که دارند در این یکی دو ساله اخیر دنبال باستان شناسی و کشفیات تاریخی رفته بودند، تا بحال شش تا «خوابه های تخت جمشید» از زیر خاک بیرون آورده بودند! باستان شناسی

**کیهان:** تسمی برای آزادی ما بگیرد.

**کاکا:** خدا پدرتو بیامرزه ما آگه من تونستیم برای خودمون می - گرفتیم!

**اطلاعات:** مردم آبادان پول دادند ولی از تلفن خبری نیست.

**کاکا:** زهی سعادت!!

**بانوان:** زنان سوئدی آزادترین زنان جهان هستند ولی حسرت زندگی زنان غیر آزادمی خوردند.

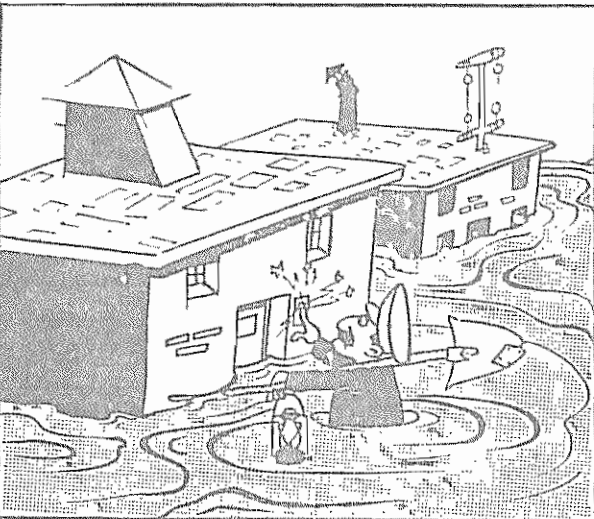
**گشیزخانوم:** ما حاضریم جایمان را باهاشون عوض کنیم که اون بیچاره ها! افتد حسرت مارو نخورند!

**اطلاعات:** تلفن برازجان افتتاح شد.

**توفیق:** مسیبت وارده را باغالی برازجان تسلیت میکنیم!؟

**تهرانصو:** سارقین زاندارها را غارت کردند.

**ممولی:** کارها برعکس شده! سپید و سیاه: شعر گفتن و کبیر کردن در قافیه..  
**انگولکچی:** ... و بخود زحمت ندادن و اسمش را شعر نو گذاشتن!  
**اطلاعات:** دانشگاه فرهنگ روابط حسدای دارند.  
**توفیق:** آگه مردی، از رو باطشون با محصلین صحبت کن!



میراب - خانم آب آورده، نمیخوان آب بندازین؟!!



خبرهای داغ و ولرم ، دست اول و غیر مستعمل ، که از گوشه و کنار محض کل روی «کاکا توفیق» گل چنین شده و در قوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود !»

**نکته اول -** نکته نویسی ما با کمال خوشوقتی اطلاع میدهد که در هفته گذشته بحمدالله نه جناب صدراعظم ونه آقایان وزراء کابینه در هیچیک از نقاط شهر کلنگه نزده وزمین را زخمی نکرده اند !

**نکته دیگر -** از آنجائیکه طبق برنامه های آبادانی کشور ، تمام شهرستانها بایستی بدون استثناء « از هر گونه مزایا » برخوردار شوند لذا اطلاع حاصل شد که بخاطر تحقق بخشیدن باین برنامه سیل مازندران ، با کثرتشهرستانهای شمالی و شرقی ایران نیز سرایت کرده و اینک ، بیشترشهرهای مهم از این طرح برخوردارند .

**نکته دیگر -** چون تعداد محکومین دادگستری آنقدر زیاد شده بود که اخیراً یکجوجب جابرای متهمین جدید پیدا نمیشد لذا مقامات بادگستری با سرعت عجیبی شروع به باز کردن جانموند ، به اینمعنی که در عرض یک هفته چندین نفر از جمله قاتل پروین بدار مجازات آویخته شدند .

**نکته دیگر -** ناظرین بیطرف معتقدند که اینروزها بادگستری بجای کارمندان سابق از کارمندان مصنوعی که با برق کار میکنند استفاده مینماید . گر چه کارمندان برقی هم برای انجام کارها و رسیدگی به پرونده های معوقه تاحد معینی می توانند سرعت عمل داشته باشند معهداً مقامات مطلع حدس میزنند که مقارن با تقویت نیروی برق شهر کارمندان الکتریکی نیز (که متأسفانه «ترانسفور ماتور» ندارند بر قشان زیاد شده و تندتر از معمول کار می کنند . بطوریکه گفته می- شود این تندکار کردن کار را بجای رسانیده که اصولاً هنوز قتل انجام نشده ، پرونده قاتل تنظیم و حتی حکم اعدام او نیز صادر میگردد !

**نکته دیگر -** از جمله خبرهای مهم خارجی یکی هم خبر پرواز مشترک آمریکا و شوروی است که کوبا میخواهند دو سفینه آمریکائی و روسی را ، بعد از پرواز ، در فضا با هم متصل سازند .

برای انجام این امر ، طبق اظهارات مقام علمی که استاد رشته «سکس ولژی» است بایستی در یکی از سفینه ها یک مرد بنشیند و در سفینه دیگر یک زن باین ترتیب بدون هیچ درد سری سفینه ها در فضا باهم اتصالی پیدا خواهند کرد . آنگاه چه اتصالی که خداوند عاقبتش را بخیر کند !

**نکته دیگر -** در این هفته هنگامی که «مادام نهو» زن شماره یک ویت نام جنوبی برای عمل جراحی

صاحبان اتومبیل براه حل آسان و بی دردسر او توجه نمایند و مادام العمر از زحمت پارکینگ کردن آسوده شوند . این پیشنهاد عبارت از اینستکه ، رانندگان فوق الذکر بایستی همیشه یک نفر اوراق چی بغل دست خودشان بنشانند تا هر جا که خواستند پیاده شوند اوراق چی ، فوراً ماشین آنها را اوراق کند و در یک گونی بریزد و در کنار خیابان بانتظار بایستد و بعد در موقع مراجعت ، مجدداً قطعات اوراق شده را باخ و تف بهم وصل کند ؟! تبصره - مامیترسیم آنوقت رندان بازم از موقعیت سوء استفاده کرده و همانطور که امتیاز مونتاژ اتومبیل را گرفتند اجازه اوراق اتومبیل را هم منحصر به خودشان کنند !

**نکته دیگر -** اخیراً اطباء مشهور جهان توانسته اند که با نصب قلب پلاستیکی ، مرده ئی را در مدت چهارروز زنده نگه دارند . البته این عمل در خارج تولید سر و صدا نمی کند ولی کاکا معتقد است چنانچه اطباء خودمان در اینجا چنین دسته گلی بآب بدهند و مرده ئی را بعد از مرگ چهار روز نگه دارند بدون شك با اعتراض شدید «مرده» و «صاحب مرده» روبرو خواهند شد و ظاهراً حق هم با مرده و اقوام اوست زیرا بنده خدا بعد از مدت ها که آرزو میکرده و نوبت میگرده فوت شده بنا بر این دلیلی ندارد که يك موجود آزاد شده را ناراحت کنند!

**نکته دیگر -** خطل دیگری که زنده نگه داشتن مرده ها دارد اینستکه ممکن است نامبردگان ، در طول مدتی که زنده هستند ، با اجازه رفتن بآن دنیا «بازار سیاه» درست کنند ، بنا بر این چه بهتر که قلب پلاستیکی اصلاً بایران نیاید!

**نکته دیگر -** در این هفته بمبار کی و میمنت ، باز یکی دو نفر دیگر ازو کلای مجلس تخم کفتر خوردند و زبانشان باز شد و نطق هائی چه بعد از دستور و چه قبل از دستور کردند ولی بهر حال جای شکرش باقی است که دستور را لغو نکردند!

**نکته دیگر -** با اجازه بزرگترها پرده را میکشیم و يك هفته آنگاه اعلام میکنیم . روز خوش!

**نکته دیگر -** با ورود ماشینهای متعدد به کشور مجدداً مسئله پارکینگ در خیابانها موضوع روز شده است و اکثر دارندگان اتومبیل برای توقف در خیابانهای پر جمعیت دچار اشکال میشوند . کاکا پیشنهاد می کند که

فلان فلان شده ، میخو ای چیز خورم کنی که تنو نه بر سرم هوو بیارم ؟!



### دین دیم دیریم !؟

«نگو دین دیم» رئیس جمهور ویتنام جنوبی بدنبال يك کودتای نظامی سقوط کرد - جراید

توفیق - هئی باین «نگو دین دیم»

گفتیم : نگو «دین دیم» ! نگو «دین

دیم» ! انقدر «دین دیم» ! کرد تا

«دیم دیم دیریم» ! شد!

هر کس «دین دیم دیریم» کاکا

توفیق را نشنود آخر سر «دین دیم

دیریم» میشود !؟

شماره یازدهم مجله صرفاً فکاهی

## تربیت ما هات

منتشر شد

در تهران و شهرستانها از روزنامه فروشها بخريد و يكماه بخنديد

### حاجی منمهم شريك!

بمالک زرد بجز انگلیس و آمریکا دولتهای فرانسه و آلمان و هلند و بلژیک و غیره و غیره هم دستی به سر و گوش ما کشیدند و سیل کمک را از طرف غرب بکشور شهزارساله سرازیر کردند .

ولی از «خوش شانی» ما ، از پارسال درو همسایه ها هم خبر شده اند و هر چند ماه یکمرتبه یکی از آنها يك موش میاندازد توی ديك آتش ماو میگوید «حاجی ، منم شريك ؟!» تا جائیکه هفته پیش لهستان هم پایش را پیش گذاشت و گفت اگر وام دادن کمک است ، منم حاضرم چهارده میلیون تومن نقد وام بدهم و يك یا شريك بشوم ! و باین ترتیب ما که اول تك و تنها بودیم و بعد هم فقط يك رفیق ؟! داشتیم حالا الحمدلله شرق و غرب دست بدست هم داده اند و دارند با سیخونك های جور و اجور اقتصاد ما را «هین» میکنند و بقافله تمدن میرسانند ؟

کاکا توفیق - الهی صد هزار مرتبه شکر !

### (بقیه گلچین اخبار)

وحشتناکی جاری شده است ! نمایندگان که متوجه این اشتباه «لهی» نمایندگی ساری شده بودند چند دقیقه ای سکوت کردند تا قهرمان وزنه برداری اشتباه خود را جبران کند و بالاخره سر و صدای نمایندگان آذربایجان بلند شد که ... «آقا ، کجا سیل آمده ! کی سیل آمده که مانم دایم؟» دکتر رهنوردی با دستپاچگی بیشتر معذرت خواست و در صد اشتباه خود بر آمد و گفت : «آخر سیل از شهر شما سرچشمه گرفته !» و در این موقع صدای شلیک خنده و اعتراض بلند شد ... که جغرافی و کلای این دوره خوب نیست !

توفیق - پیشنهاد میکنیم از این بیعت تاریخ و جغرافی و کلارا قبلاً امتحان کنند!

الحمدلله صد هزار مرتبه شکر ، همانطوریکه کله گنده ها عقیده دارند ، روز بروز و ساعت ساعت ، کشورش هزارساله ، کام گنده تری بطرف تمدن بر میدارد و اگر انشاء الله گوش شیطان کر بهمین منوال پیشرفت کند ، طولی نمیکشد که ممالک کت و کلفت را هم پشت سر میگذارد و با يك ویراژ تیز کی ، از همه جلو می افتد !

دلیلش هم اینست که تاده بیست سال پیش فقط و فقط دولت انجیلز بود ، بعد آینه گنده دنیاهم خودش را قاطی کرد و دو تائی شرت با ابوالفضل تشکیل دادند و وامی را که مرحمت می - کردند حضرت عباسی بین خودشان تقسیم میکردند .

بعد قضیه نفت که پیش آمد تمام دولتهای غربی دلشان برای کمک

### (بقیه میون کلومتون شکر)

و بی فایده بود منحل ساختیم . - پس چطور هنوز وزارت خراجگک سر جای خودش ؟!

• - بیش از بیست درصد از بودجه کل کشور صرف فرهنگ

میشود و این رقم برای نیمی از احتیاجات کشور نیز کافی نیست . - قربان خدا پدر قرمز و قوله را

بیا مرز داز سوزمان شرت نامه یاد بگیرید!

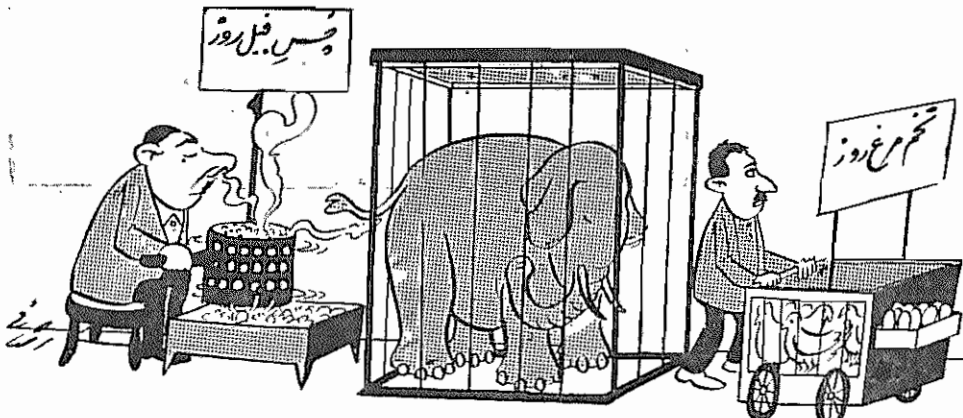
• - اکنون در دبیرستانهای دولتی مبلغ ناچیزی از شاگردان گرفته میشود .

- البته قربان در مقابل خرج هائی که برایش تشرایفید میشود «ناچیز» است !؟

• - از محل این پول بدانش آموزان با استعداد که وسیله تحصیل ندارند سالیانه مبلغی تا صدوده هزار ریال پرداخت میشود .

- بنام باین کله ، که آدم پدر يك عده از بچه های مردم را با پول

شهری در بیاورد که ، به يك عده دیگر از بچه ها کمک کند (!)



بدون شرح!

### از توس کلنگ زنی

طبق نوشته جراید، حریق زدگان خرمشهر در انتظار تحویل خانه، حاضر نیستند کبرهای سوخته شده خود را ترک کنند. و از شما چه پنهان که طفلکی ها حق هم دارند چون خوب میداندند که تا مر اسم «کلنگ زنی» انجام نشود خساره بکسی نمیدهند و تشریفات کلنگ زنی هم باین زودبها شروع نخواهد شد.



والده آق مصطفی دونن کچه بازمه رفته بود منبر که کیشی، آخربو بساط چه بساطی است؟! نیه فکری نمیکنی؟، نیه برنی-خیزی بویاندا نیریوی چهار کلمه حسابی حرف کولاخ ویرماخ کنی یا حسابی حرف، خلق خدا به تحویل بدهی!؟

۱۹۷ = ۷ (۱)

در صفحه حوادث روزنامه های خبری آمده است که «چند روز پیش در شهرستان گرگان یک کودک چهار ده ساله را زدیدند» و فی الواقع سوژه نان و آبداری بدست اهل بخیه دادند.

مقامات سیاسی و بزن بزنی اظهار عقیده می کنند که چون کودک مزبور چهارده ساله بوده چون سنش دو برابر رضا و دودی میباشد، لذا با اصول روزنامه نگاری و سرو صدا راه انداختن جور در نمی آید، وامکان دارد شناسنامه او را با ساطور قصابی بدو قسمت مساوی تقسیم کنند و دو تا کودک هفت ساله از تویش دریاورند.

- توصیه بمادران
- بعلت رواج بازار ربودن بچه ها در کوچه و خیابان بکلیه مادران باردار توصیه میشود که از این تاریخ تا دستور نائوی بجای نهام و نه روز، پس از بست و نه سال و نه روز وضع حمل کنند که بچه دوران کودکی خود را در همان جای امن و گرم و نرم گذرانده باشد!

رفت و آمد نه اولدی شاید هم اصولا بو بالاچه اوشاخ کشته نشده و مردم بیخودی قشقرماخ راه انداخته اند بولار همه هیچ من هنوز شدیداً ترسیم وار که اوزیم بچه را روزها دیگر بمدرسه آپاریم یا بوخ؟ اگر بیرم، اونین سرراهی بیرقول تشن مثل سیروس سبزا اولماز!؟ اگر اولماز که باید مننه تأمین بدهی اگر تأمین نمیدهی پس من اوشاخ را مدرسه آپارامارام!!

دیدم عجب این آرواد پر چانه اولمیشدور!؟ نتیجه غریب عجیب حرفها مننه میزند آخر مملکت حساب و کتابی وار، پاسبان وار محافظ وار، فرهنگ وار. این شوخلوخها معنی سی نه دور؟.. هر نه خواستم اونه حرف حالی کنم قانع اولمادی حالا سبزه تقاضا ایلهرم بوجور زنها را که بیخود بیخودی از راه مدرسه ترس دارن ارشاد بویورون وثابت بویورون که اولارین نگرانی موردی بوخودور، ممنون و متشکرم.

### (بقیه داستان هفته)

راستی سرکار می گفتن قراره رئیس کلوتری تونو بغرسن سنندج راسته؟  
(باخام) - نشنفتم!  
- معاوتونوچی؟  
(بااکراه) - راجع باونم چیزی نشنفتم!

- سرکار خسته شدی بشین جلوه...  
(کمی نرمش) - نه خوبه.  
- تعارف میکنی!  
- ..... (بی جواب)  
- حالا اولولله باید منوبیری کلوتتری؟

- ای... همچین!  
(وارد خیابان آخری یعنی خیابانی که هم خانه ما هم کلانتری در آن قرار داشت شدیم.)  
- سرکار بخشش از بزرگ گونه!..

بیاد با ما به ازین باش!  
- حرف شم تزن! اکه واسه سیگارت هم جوش میزنی بیاه... اینم سیگار (وبلافاصله ته سیگار راپرت کرد توی جوب!)  
- از ما میگذره سرکار، ولی خوب نیست آدم انقدر خشک باشه! آخه ناسلومی هرچی باشه ما نیمساعته مئه دوتا رفیق چون جونی (!) داریم باهم صفا میکنیم!

- دوستیمون سر جاش بزغاله یکی هفتصنار!  
من در اینجا فوری از موقیت استفاده کردم و گفتم:  
- پس ترمز کن تا به جوری با هم کنار بیایم!  
و درست موقعیکه روبروی خانه و ده قدمی کلانتری رسیده بودیم جفت ترمزها را کشیدیم و هر دو بالاچار پائین آمدیم.

- چرا ترمز کردی؟  
- زندگی ارزش این سخت...  
کیربهارو نداره سرکار، بهتره تا صابون «قانون دونهسا» بتمنمون نخورده خودمون به جوری با هم تا کنیم!  
- مثلاً چه جوری؟  
- خودت که میدونی وضع چقدر خرابه.

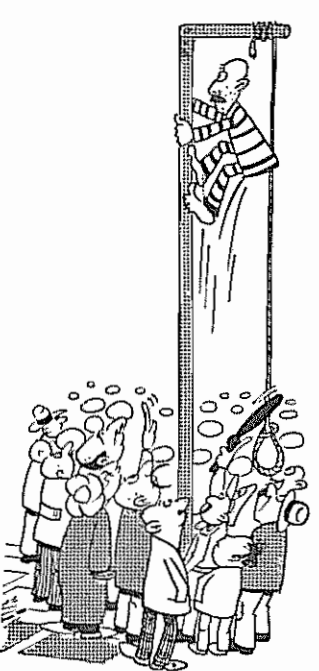
- آره، اونو که راست میگي.  
- پس روی مارو زمین ننداز... (خیلی تند و سریع کل موجودی را اکف دستش گذاشتم و ادامه دادم ماروبه بزرگواری خودت بخش!

زعفران قلبیه هم آماده صدور بخارج بود! جراید زارع الشعراء

### قلبیه است!

تنها نه جنس مملکت ما قلبیه است امروز هر چه هست دنیا قلبیه است محصول غرب گر که خرابست ومهمل است محصول شرق نیز سرا پا قلبیه است از «مارکها» که در همه جا میخورد بچشم «ممتاز»، پر ز سوسه و «اعلا» قلبیه است «مشروب خارجی» همه آبیست رنگدار از مارکهای داخله «ودکا» قلبیه است «نانی» که میخوری تو، ندیده است رنگ «آرد» چون کارهای مردک نانوا قلبیه است از زعفران که شهره برنگ است و طعم خوب تا ترشی و سماق و مر با قلبیه است در راه «حقه» خلق هم آهنگ کشته اند دارو قلبیه و مداوا قلبیه است گوئی که منحرف شده دنیا ز راه راست کار فقیر و حرفه دارا قلبیه است حالا که آتشی ز قلب !! بخود مگو مثل همه، «نوشته کاکا» قلبیه است!

### در اهواز قانلی بالای دار رفت



پایین

- حاجی میز جعفر مژده، بانک مرکزی نرخ بهره را آورده
- مرگ من راست میگي؟! - بچه هامو با دست خودم کردم تو مدرسه آغه بخوام دروغ بگم!
- آغه اینجوره پس بریم پول نزل کنیم زود تر مالیات مونو بدیم!
- وتا آمد اعتراض کند فوری گفتم:
- یاعلی! تورو بخیر و مارو سلامت!
- آدم چی بگه!؟ .... لاله. الا الله (۱)
- نمیفرمائید منزل!؟
- مرسی!
- سایه ت کم نشه.
- خدا حافظ!
- شب بخیر!؟
- وهنگامیکه من کلید را برای باز کردن در، داخل قفل کردم سرکار جفتی روی دوچرخه زد و درسیاهی شب از نظر ناپدید شد!

با با بیا پائین کار دست خودت میدی!

تکنه

امر محال!

مرد عاقل ممکنست ازدواج کند ولی محالست کسی هم دارای زن باشد وهم صاحب عقل درست و حسابی!

«هوچی»

### مکالمه در بازار

پایان»

توفیق

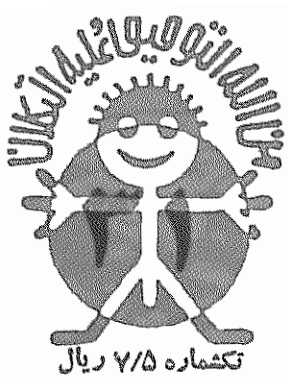
مسئول انتشار: توفیق

محرران: توفیق، مرتضی

چاپخانه: توفیق

قفسه: ۲۹۶۲۲

چاپ: ۱۵/۱/۶۷



# توتیبا

شماره ۳۱ پنجشنبه ۱۶ آبانماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

تک شماره ۲/۵ ریال

توفیق روزنامه را دستقل از هیچ ضرب و دستم و جمعیت بستگی ندارد، نقل و قریب بر مطالب ما در جلاله، راه بود و توفیر بر روز ذکر ما فز ممنوع است

«دولتهای امریکا، انگلیس، روسیه، فرانسه، بلژیک، چکسلواکی، لهستان و مجارستان همگی حاضر شده اند بایران وام بدهند!»



آمریکا و انگلیس و روسیه و فرانسه و بلژیک و چکسلواکی و لهستان و مجارستان (به ملت) حاجی، ماهم شریک!